

تحلیل منازعات منطقه خاورمیانه از منظر مؤلفه‌های ژئواکونومیک در راستای تنش‌زدایی و همگرایی منطقه‌ای

امین سهرابی^۱

دانشجوی دکترای جغرافیای سیاسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران.

مجید ولی شریعت پناهی

دانشیار گروه جغرافیا، واحد یادگار امام (ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، شهر ری، ایران.

رضا پیوندی

دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران.

علی همتی

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۱۲

چکیده

با پایان جنگ سرد، شاخص قدرت راهبردی، دیگر قدرت نظامی نیست زیرا در حال ورود به عصری هستیم که نزاع مستقیم و رودرو که نیازمند پشتیبانی نیروهای نظامی است، فرصت بروز پیدا نخواهد کرد. اندیشمندان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل قدرت اقتصادی را تعیین کننده قدرت ملی کشورها می‌دانند؛ بنابراین امروزه قدرت ملی ارتباط مستقیمی با درک مفاهیم اقتصاد ملی دارد. منطقه خاورمیانه نیز در این دوران شاهد منازعات و چالش‌های متعددی بوده است که نیازمند مدلی برای تنش‌زدایی و ایجاد همگرایی منطقه‌ای است. هدف اصلی این مقاله تحلیل منازعات منطقه خاورمیانه از منظر مؤلفه‌های ژئواکونومیک است. سؤال اصلی مقاله این است که مهم‌ترین شاخص‌ها و مؤلفه‌های اقتصادی و جغرافیایی مؤثر در ایجاد و تداوم تنش‌ها و منازعات منطقه خاورمیانه کدام‌اند؟ روش این مقاله توصیفی تحلیلی است که در آن با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و نیز مقالات علمی پژوهشی به تبیین و تحلیل موضوع پژوهش پرداخته خواهد شد. فرضیه‌ای را که در این مقاله در پی بررسی آن هستیم این است که در منطقه خاورمیانه جبر اقتصادی و جغرافیایی به دلیل ناهمگونی، آشفتگی و نزاع و عدم توسعه مؤلفه‌های جغرافیای انسانی دارای قدرت تعیین‌کنندگی بیشتری در وقوع منازعات و تحولات هستند. نتایج این مقاله نشان می‌دهد که اقتصاد، جغرافیا و سیاست در منطقه خاورمیانه همواره محل نزاع و کشمکش قدرت‌ها و گروه‌های منطقه‌ای و فرامطقه‌ای است و این وضعیت همگرایی را از منطقه دور نموده و تنش و منازعه را برای آن به ارمغان آورده است.

کلیدواژگان: منطقه خاورمیانه، تنش‌زدایی، همگرایی، ژئواکونومی.

مقدمه

یک سال پس از نظریه پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما^۱، در سال ۱۹۹۰ میلادی ادوارد لوتواک^۲ در مخالفت با استدلال‌های وی مقاله‌ای را تحت عنوان از ژئوپلیتیک تا ژئواکونومی در نشریه نشنال اینترست منتشر کرد و مفهوم ژئواکونومی را مطرح نمود، او در مقاله خود استدلال کرد که زوال جنگ سرد در واقع نشان دهنده تغییر مسیر و حرکت از ژئوپلیتیک به سمت ژئواکونومی در دنیای سیاست است. لوتواک معتقد است که روش‌های تجاری همیشه می‌تواند به واسطه روش‌های نظامی تحت الشعاع قرار گیرند، لیکن باید توجه شود که در عصر ژئواکونومی بحران‌ها و علل مناقشه، ماهیتی اقتصادی پیدا می‌کند و در صورتی که منازعات و اختلافات تجاری منجر به کشمکش‌های سیاسی شود، چنین درگیری‌های را می‌بایست با استفاده از ابزار اقتصادی حل و فصل نمود (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۱۰۵). لذا برای جامه عمل پوشاندن به اهداف ژئواکونومی تا حد امکان باید سعی شود که از ابزار و قدرت نظامی استفاده نشود، بلکه اتخاذ یک استراتژی با جهت‌گیری سیاسی می‌تواند بهترین روش را برای رسیدن به این اهداف تأمین نماید. در حقیقت ژئواکونومی همانند ژئوپلیتیک تفسیری برای رابطه بین انسان و عوامل محیط طبیعی در مقیاس جهانی است، این در حالی است که ژئواکونومی در چارچوب ژئوپلیتیک جای دارد که همانا هنر ایجاد موازنه قدرت با رقیب در سطح منطقه‌ای و جهانی در راستای تأمین امنیت جهت حفظ و گسترش منافع ملی است (عزتی، ۱۳۸۲: ۹۰). طبق تعریفی دیگر ژئواکونومی اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... را دنبال می‌کند و پارادایم آن را مسائل اقتصادی تشکیل می‌دهد و مسئله کارکردی آن دخل و تصرف در استراتژی‌های اقتصادی و منطق روشنفکری آن تعامل و رقابت است (عزتی، ۱۳۹۵). اگر دوران جنگ سرد خاک عنصر اصلی و سرزمین روح مطالعات ژئوپلیتیک و استراتژیک را تشکیل می‌داد، امروزه با نگرش به مطرح‌شدن مفهوم جدید ژئواکونومی که هدفش دخل و تصرف در استراتژی‌های اقتصادی با بهره‌گیری از بستر ژئوپلیتیک به منظور رسیدن به اهداف استراتژیک جهانی در وجوه مختلف است، این واقعیت را نوید می‌دهد که استراتژی‌های نظامی هم باید در جهت اهداف اقتصادی حرکت کنند و در این رابطه مناطق جغرافیایی خاصی در جهان نقش‌های برتری نسبت به دیگر نقاط خواهند داشت (عزتی، ۱۳۸۴: ۶۰).

از این رو مکان اجرای مفهوم ژئواکونومی خاور نزدیک بزرگ^۳ به دلیل وجود منابع سرشار انرژی نفت و گاز در نظر گرفته شده است. امروزه واژه خاورمیانه کاربردی ندارد، این اصطلاح مربوط به دوران جنگ سرد بود، ولی در حال حاضر واژه خاور نزدیک بزرگ مطرح است و مرزهای این فضای ژئواکونومیک که در اولویت اول استراتژی‌های جهانی قرار گرفته از شمال به قزاقستان، از غرب به مرز مصر تا سودان، اتیوپی، سومالی و جیبوتی امتداد می‌یابد، شرق آن نیز به مرزهای شرقی افغانستان و بندر کراچی پاکستان و از جنوب به دریای عرب محدود می‌شود. این منطقه مهم‌ترین اولویت قدرت‌های جهانی برای پیاده کردن استراتژی در قرن ۲۱ به شمار می‌رود. از این رو کشورهای دو حوزه دریای خزر (کاسپین) و خلیج فارس و اکثر کشورهای اسلامی در ساختار اصلی این محدوده قرار دارند، لذا کشورهای این دو حوزه هم به دلیل مسائل مربوط به انرژی و هم وجود تعدد اقوام با مذاهب مختلف

^۱. Francis Fukuyama

^۲. Edward.N.Luttwak

^۳. Great Near East

در حکم یک قلمرو به حساب می‌آیند، به این معنی که هر دو حوزه مکمل یکدیگرند و بر هم تأثیر گذارند- (عزتی، ۱۳۹۵).

نگاه دقیق به مسائل کشورهای این منطقه نشان می‌دهد که تقریباً نسبت بالایی از معضلات در «خاور نزدیک بزرگ» را علیرغم وجود منابع سرشار انرژی نفت و گاز، فقر اقتصادی و نبود رفاه اجتماعی تشکیل می‌دهند. این معضلات تحت نام تروریسم در این منطقه شکل اقتصادی به خود می‌گیرد و تا زمانی که خاور نزدیک بزرگ به یک تعادل اجتماعی از لحاظ اقتصادی دست نیابد، هر روز شاهد واکنش‌های متفاوت و خشن از سوی گروه‌های تروریستی و افراط‌گرایی مذهبی هستیم که خود را مظلوم و تحت ستم احساس می‌کنند. البته این واکنش‌ها همیشه در طول تاریخ این منطقه وجود داشته، منتهی شیوه تاکتیک آن‌ها متفاوت بوده است.

بحث تروریسم در خاور نزدیک بزرگ از دو زاویه مورد توجه قرار می‌گیرد، از یک سو تمامی قدرت‌های منطقه‌ای سعی در حفظ ثبات و آرامش در جهت تأمین امنیت انرژی دارند چراکه کشورهای حوزه دریای خزر (کاسپین)، خلیج فارس و دریای سرخ به دلیل عامل ترانزیت انرژی که یک کالای استراتژیک است و همچنین خطوط لوله انتقال انرژی، باید در محور ثبات امنیتی قرار گیرند. روی همین اصل مسئله امنیت عراق، صلح اعراب و اسرائیل و عدم دسترسی کشورهای ناآرام منطقه به سلاح‌های کشتار جمعی و سپس مسئله مصر و عربستان سعودی در اولویت اصلی تدوین استراتژی قدرت‌های جهانی قرار دارند، اما نگاه اغلب نخبگان سیاسی و مذهبی کشورهای خاور نزدیک بزرگ به حضور نیروهای خارجی، انفعالی و غالباً خصمانه است چراکه این حضور را به معنی دخالت در امور داخلی کشورشان می‌دانند و از این جهت شاهد شکل‌گیری گروه‌های شبه نظامی با گرایش‌های افراط‌گرایی مذهبی هستیم. از سوی دیگر حضور نیروهای نظامی کشورهای خارجی بخصوص ایالات متحده آمریکا با منافع ملی کشورهای عربی حوزه خلیج فارس در پیوستگی کامل قرار دارد، لذا این کشورها با تقویت گروه‌های شبه نظامی و ایجاد تنش میان طوایف گوناگون در کشورهای مختلف منطقه «خاور نزدیک بزرگ» سعی در حفظ ثبات ملی و تحکیم علت وجودی حاکمیتشان دارند و از این راه می‌کوشند تا حضور نیروهای نظامی خارجی را در منطقه تداوم بخشند. پیچیدگی این دو مسئله در کنار یکدیگر باعث شده تا معضلی به نام تروریسم، و رای فعالیت یک گروهک صرفاً مسلح ناراضی از دولت مرکزی و معتقد به اجرای بی‌چون چرای شریعت اسلام در تمامی شئون زندگی، به نظر برسد.

رویکرد نظری

ژئواکونومیک عبارت است از مطالعه‌ی اثرگذاری عوامل یا زیربنای اقتصادی در محیط کشوری، منطقه‌ای یا جهانی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و رقابت‌های قدرتی و اثرگذاری این عوامل در ساختار شکل‌گیرنده ژئوپلیتیک منطقه‌ای و جهانی. پایه و اساس این مطلب (ژئواکونومی)، استدلالی است که از طرف ادوارد لوتویک ارائه شده است، او خیر از آمدن نظم جدید بین‌المللی در دهی نود می‌داد که در آن ابزار آلات اقتصادی جایگزین اهداف نظامی می‌شوند، به عنوان وسیله‌ی اصلی که دولت‌ها برای تثبیت قدرت و شخصیت وجودی‌شان در صحنه‌ی بین‌المللی به آن تأکید می‌کنند و این ماهیت ژئواکونومی است. در واقع مفهومی است که ورود موضوع اقتصاد را به

صحنه‌ی جهانی به ویژه به لحاظ انگیزه‌ی سوداگرایی تأیید می‌کند در واقع هر زمان که رقابت میان قدرت‌ها در نظام جهانی بر موضوع اقتصاد و برداشتن مرزهای اقتصادی باشد صحبت از ژئواکونومی است.

ادوارد لوتواک در سال ۱۹۹۰ میلادی پارادایم ژئواکونومی را با مفهوم گسترده وارد علوم جغرافیایی و سیاسی کرد. در تعریف ژئواکونومی باید چنین گفت: ژئواکونومی یعنی زمینه‌های اقتصاد پایه، یعنی سرزمین‌هایی که در اقتصاد جهانی نقش دارند. در حقیقت ژئواکونومی از ترکیب سه عنصر جغرافیا، قدرت و اقتصاد شکل گرفته است و به نظر می‌رسد سیاست که عاملی مهم در ژئوپلیتیک بوده جای خود را به اقتصاد داده است؛ اما این موضوع به این معنا نیست که ژئواکونومی چیزی غیر از ژئوپلیتیک و یا در برابر ژئوپلیتیک است، بلکه ژئواکونومی جزئی از ژئوپلیتیک در عصر حاضر است (نامی، ۱۳۸۸: ۴۲). ژئواکونومی، در واقع، اقتصاد بین جغرافیا و قدرت اقتصادی کشورها را مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ به عبارت دیگر، ژئواکونومی، اثرگذارترین عوامل یا زیربنای اقتصادی در محیط کشوری، منطقه‌ای یا جهانی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و رقابت‌های قدرتی و اثرگذاری این عوامل در ساختار شکل‌گیرنده ژئوپلیتیک منطقه‌ای یا جهانی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. از ویژگی‌های عصر ژئواکونومی، اهمیت یافتن اقتصاد در عرصه جهانی است. برخلاف دوران جنگ سرد که در آن تقسیم ژئوپلیتیکی جهان جنبه ایدئولوژیک داشت، در گروه‌بندی‌های نوین ژئوپلیتیکی جهان پس از جنگ سرد، اقتصاد مبنای قرار گرفته است (مجتهد زاده، ۱۳۷۹: ۸۷). مطرح شدن واژه اکونومی خود موجب شد که برخی مناطق جغرافیایی اهمیت خود را از دست بدهند و برعکس مناطق دیگری از ارزش‌های بیشتری برخوردار شوند، جالب توجه این است که آسیای غربی با محوریت کشور ایران، نه تنها ارزش راهبردی خود را از دست نداده، بلکه از اهمیت به مراتب بیشتر از قرن ۲۱ برخوردار شده است (عزتی، ۱۳۸۸: ۹۳).

با جمع‌بندی تعریف فوق می‌توان در یک تعریف ساده واژه ژئواکونومی را چنین تعریف کرد: ژئواکونومی عبارت است از تأثیر داده‌های جغرافیایی بر داده‌های اقتصادی البته برای روشن شدن ذهنیت خوانندگان داده‌ها جغرافیایی به دو دسته تقسیم می‌شوند که عبارت است از داده‌های طبیعی مانند کوه، دشت، دریا، سواحل صخره‌ای یا ماسه‌ای، جنگل، رودخانه، کویر، عمق سواحل و باران و برف و آب و هوا و... و داده‌های جغرافیایی مصنوع انسان مانند جنگل هلی مصنوعی و جاده‌ها، پل‌ها، راه آهن، اسکله‌ها، باراندازها، ایجاد بندرگاه‌های خشک و ایجاد پایگاه‌های لجستیک و انواع انبارها و سایر زیرساخت‌ها و داده‌های اقتصادی مانند تولید، توزیع. سرمایه‌گذاری و گسترش زیرساخت‌های اقتصادی و از همه مهم‌تر دانش و اطلاعات بروز اقتصادی. نکته مهم در این تعاریف این است که امروزه بحث اقتصاد و به‌طور کلی مباحث ژئواکونومیک جای مباحث ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک را گرفته است و سرمایه‌گذاری در دنیا بر اساس مقوله‌های اقتصادی انجام می‌شود البته در کنار آن بحث امنیت را نمی‌توان فراموش کرد.

تاریخچه جغرافیای اقتصادی تحت تأثیر دیدگاه‌های مختلفی به‌ویژه دیدگاه‌های علم اقتصاد و جغرافیا بوده است. قدیمی‌ترین متون درباره جغرافیا را می‌توان به استرابون جغرافی‌دان یونانی نسبت داد که حدود ۲۰۰۰ سال پیش نوشته شده است. هم‌زمان با توسعه دانش نقشه‌نگاری، جغرافی‌دانان بسیاری از جنبه‌های دانش جغرافیا را گسترش دادند. در سده‌های اخیر نقشه‌های تولید شده توسط کشورهای اروپایی موقعیت منابع و معادن سرزمین‌های واقع در قاره‌های آمریکا، آفریقا و آسیا را مشخص نمود. نخستین سفرنامه‌ها دارای توصیفات گوناگونی از مردم بومی، آب و

هوا، مناظر و چشم‌اندازها و تولیدات مناطق مختلف بود. این کار باعث تشویق الگوهای توسعه تجارت قاره‌ای شد و عصر مرکانتیلیسم را هدایت و رهبری نمود. جنگ جهانی دوم باعث افزایش آگاهی‌های جغرافیایی شد و برنامه‌ریزی اقتصادی پس از جنگ باعث توسعه جغرافیای اقتصادی به‌عنوان یک رشته علمی گردید. در زمان محبوبیت نظریه جبر جغرافیایی، هانتینگتن و نظریه جبر اقلیمی او که بعدها مورد انتقاد قرار گرفت، بر رشته جغرافیای اقتصادی اثری مشخص گذاشت. نظریه‌پردازانی مانند یوهان هاینریش فن تونن و آلفرد وبر به بیان نظریات خود درباره توزیع و پراکندگی اقتصاد بر اساس موقعیت و مکان پرداختند. نظریه مکان مرکزی والتر کریستالر نیز از دیدگاه‌های مهم محسوب می‌شد. امروزه جغرافی‌دانان اقتصادی تمایل به مطالعه تخصصی موضوعاتی مانند تحلیل فضایی به کمک سامانه اطلاعات جغرافیایی، پژوهش‌های بازاریابی، جغرافیای حمل و نقل، ارزیابی قیمت املاک و مستغلات، توسعه منطقه‌ای و جهانی، برنامه‌ریزی، جغرافیای اینترنتی، نوآوری و شبکه‌های اجتماعی دارند (امیراحمدی، ۱۳۸۴).

هدف جغرافیای اقتصادی بررسی و شرح نابرابری‌های توسعه بر اساس شرایط جغرافیایی است. با رشد تمدن، فعالیت‌های بشر و سطح زندگی او به صورتی نابرابر بین قاره‌ها و سرزمین‌ها شکل گرفت. برخی این نابرابری را ناشی از تفاوت‌ها در توان تولید کشاورزی و دامداری می‌دانند. مطابق این نظریه تفاوت‌های منطقه‌ای ناشی از تولید گیاهان خوراکی است که منجر به رشد توان تغذیه منطقه و دام شده که در نهایت با مدیریت انسان و با انتقال مازاد تولید این توان به سایر مناطق و مراکز مستقل تولید غذا منتقل می‌شود. با تولید غذای مازاد، چنین جوامعی امکان حفظ و پشتیبانی افراد توانا که به توسعه دانش و خلق فنون جدید می‌پردازند را پیدا می‌کند. در این رابطه ابداع خط، نقشی بسیار مهم بازی کرده است و شاهد آن هستیم که این اختراع بشری در نقاطی که اولین توسعه‌های کشاورزی رخ داد، شکوفا شد؛ بنابراین، با اطمینان می‌توان نتیجه گرفت که از آن زمان توزیع فضایی اقتصاد و توسعه اجتماعی به صورتی نامتوازن ادامه یافت. بررسی نظریه‌ها و تطبیق آن‌ها با اطلاعات زمینه اصلی مطالعات جغرافیای اقتصادی است. در این علم تلاش بر آن است تا دریابیم چرا حتی در جوامعی که چرخش انسان، کالا، خدمات و عقاید ساده و ساده‌تر می‌شود، بازهم شاهد تمرکز فعالیت‌های اقتصادی در مناطقی بسیار محدود و محدود هستیم. هرچند، مانند همیشه در علم اقتصاد همه‌چیز به همه‌چیز مرتبط است، نتایج به دست آمده از طریق مطالعات جغرافیای اقتصادی عنصری جدید را در رابطه با اقتصاد جغرافیایی طرح می‌کند: آنچه نزدیک‌تر است تأثیر بیشتری خواهد داشت (برزگر، ۱۳۸۳).

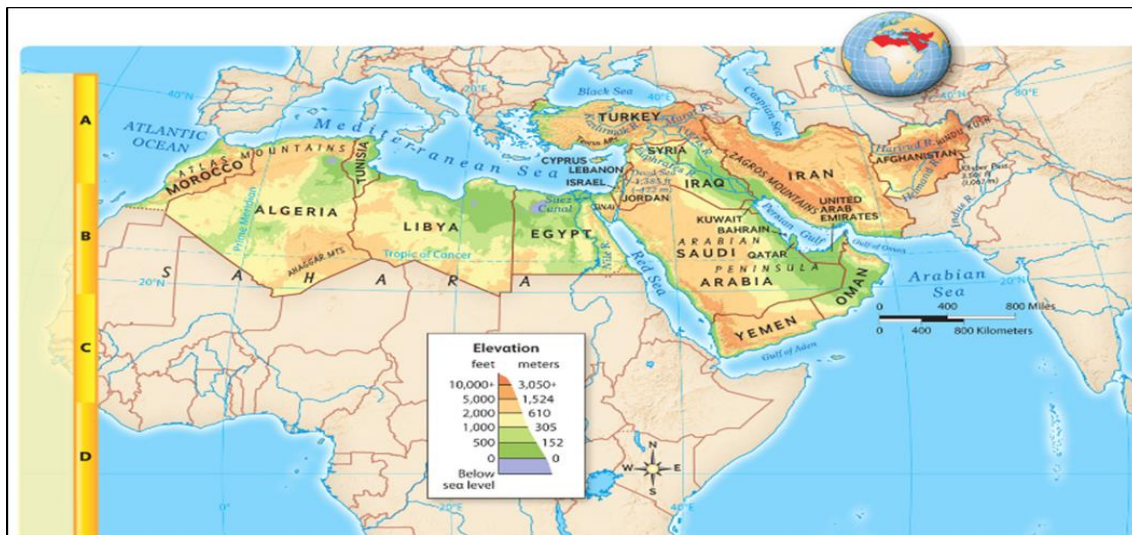
این واقعیت که توزیع فضایی توسعه نامتوازن بوده تاریخ بشر را به عنوان نبردی علیه حاکمیت فاصله‌ها مطرح می‌سازد. از آنجا که جابه‌جایی کالا و انسان حول محور جابه‌جایی آن‌ها در فضا شکل می‌گیرد، ابتدا باید واحد مرجع فضا را تعریف نمود. این مسئله اغلب به‌خوبی تحت بررسی اقتصادی قرار نگرفته است چون نیروهای موردنیاز برای جابه‌جایی در یک چارچوب مشابه با چارچوب دیگر نیست. یک نظریه می‌تواند این باشد که حجم جابه‌جایی در سطح مثلاً یک شهر با حجم جابه‌جایی در سطح یک کشور متفاوت است. هر چند این مطلب که برخی عوامل مؤثر بر سازمان‌دهی فضایی فعالیت‌های اقتصادی در کلیه سطوح حاکم هستند، صحت دارد؛ این بدان

معنی نیست که این عوامل در همه‌جا تأثیری مشابه خواهند داشت. فضاهاى اقتصادى مشابه هم محسوب نمى‌شوند بلکه هر یک ویژگی‌های خاص خود را دارند (زین‌العابدین و همکاران، ۱۳۹۱).

محیط مورد مطالعه

خاورمیانه منطقه‌ای استراتژیک و حیاتی در جنوب غرب آسیا است که به لحاظ موقعیت جغرافیایی و نیز حجم انبوه انرژی دارای شرایط فوق‌العاده‌ای است.

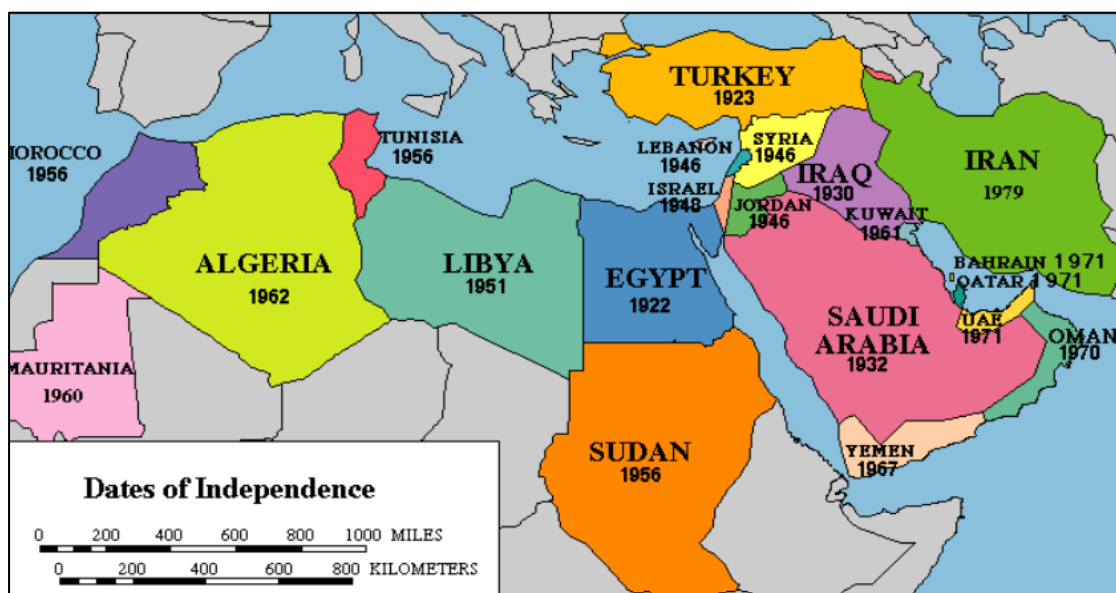
نقشه ۱- موقعیت جهانی منطقه خاورمیانه



منبع: (Middle East)

این منطقه که کشورهای بسیاری را در خود جای داده، یکی از ملتهب‌ترین مناطق جهان است و طی روز و ماه‌ها حوادث فراوانی در آن رخ می‌دهد. از زمان جنگ جهانی اول تاکنون اگر منطقه‌ای در دنیا وجود داشته باشد که مدام در تنش بوده است، آن منطقه خاورمیانه (غرب آسیا، یا هر عنوان دیگر) است. شاید بتوان گفت امپریالیسم اروپا، استبداد پسا استعماری و یا نئواستعمار گرایی، هارتلند دنیا را به تنش و آشوب مزمن مبتلا ساخته است. با وجود اینکه یک قرن از جنگ جهانی اول می‌گذرد و سایر مناطق جهان در آسایش هستند، هنوز خاورمیانه با آشفتگی‌هایی که هر روز به نحوی بر می‌آید درگیر می‌شود. خاورمیانه از سال ۲۰۱۱ شاهد حوادث ناموفقی در کشورهای عربی بود که نوید یک خاورمیانه جدید آن هم از زبان ملل این منطقه را می‌داد. در عراق، سوریه، یمن، لیبی یا مصر، یا دستگاه‌ها در حال سقوط هستند، یا آینده بسیار مبهمی دارند و تنها کاری که تحولات اخیر خاورمیانه به انجام رساند، این بود که منطقه را به بی‌ثباتی کشاند. با ترکیب این شرایط با این واقعیت که دخالت‌های خارجی آسیب‌تأمی را ایجاد کرد، یک دستورالعمل مناسب برای فاجعه در منطقه رقم خورد (سریع‌القلم، ۱۳۷۴).

نقشه ۲- منطقه خاورمیانه



منبع: (www.dartmouth.edu)

فراتر از این‌ها، حضور ناخواسته اسرائیل در منطقه، زورآزمایی عربستان با همسایگان را داریم و در پرتو این‌ها نظم پساعثمانی که غربی‌ها پیش‌بینی می‌کردند، از میان رفته است. درگیری‌ها در سوریه، عراق، لیبی، یمن و غیره، حمایت عربستان و کویت از گروه‌های تروریستی بنیادگرا، مسئله اسرائیل و فلسطین، حضور قدرت‌های خارجی به ویژه ناتو، مسائل جنسیتی، بی‌سوادی و بسیاری از دیگر مشکلات، اصلی‌ترین مصائب خاورمیانه هستند (سیمبر، ۱۳۸۵).

این ناحیه گروه‌های فرهنگی و نژادی گوناگونی مانند ایرانیان، آشوری‌ها، آذربایجانی‌ها، ترک‌های آناتولی، کردها، اسرائیلی‌ها، عرب‌ها و بربرها را در خود جای داده است. زبان‌های اصلی این منطقه عبارت است از فارسی، ترکی آذربایجانی، کردی، لری، بلوچی، آشوری، ترکی استانبولی، عربی و عبری. در برخی زمین‌ها واژه بسط یافته خاورمیانه به تازگی شامل کشورهای افغانستان، پاکستان، قفقاز، آسیای مرکزی و آفریقای شمالی شده است که علاوه بر آنچه یاد شد زبان اردو و پشتو را نیز در بر می‌گیرد (عابدی، ۱۳۸۸).

خاورمیانه منطقه‌ای است که قسمت اعظم آن از بیابان و علفزار تشکیل می‌شود. در مورد وسعت این منطقه بین متخصصان اختلاف فاحشی وجود دارد به طوری که برخی از آنان حتی اصطلاح خاورمیانه را اصولاً قبول ندارند، چون آن را خیلی مبهم و اشتباه می‌دانند. این اصطلاح از طرف اروپاییان به این منطقه داده شده است، زیرا اروپاییان سرزمین‌هایی که در شرق اروپا بودند رو به ترتیب به سه قسمت خاور دور (آسیای شرقی)، خاورمیانه (جنوب غرب آسیا) و خاور نزدیک تقسیم‌بندی کرده‌اند (عزتی، ۱۳۸۲).

خاورمیانه از نخستین خاستگاه‌های تمدن جهان بوده است. بسیاری از باورها و آیین‌های جهان از اینجا برخاسته‌اند. خاورمیانه از میانه قرن بیستم، مرکز توجه جهانی و شاید حساس‌ترین منطقه جهان از نظر استراتژیکی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بوده است و مکان کشمکش‌های دراز مدت اعراب و اسرائیل است. خاورمیانه زادگاه ادیان مهمی، چون یهودیت، مسیحیت، اسلام و ادیان غیر ابراهیمی مثل دین زرتشتی، آیین مهر و مانوی است. برخی افراد از واژه خاورمیانه به دلیل اروپا محوری بودن آن انتقاد می‌کنند. این منطقه تنها از دید اروپای غربی، در مشرق واقع شده در

حالی که همین منطقه برای یک هندی منطقه‌ای غربی و برای یک روسی در جنوب واقع شده است. با نابودی امپراتوری عثمانی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی، دیگر اصطلاح خاور نزدیک کاربرد زیادی نداشت و این در حالی بود که اصطلاح خاورمیانه به کشورهای تازه بنیاد جهان اسلام اطلاق شد. خاورمیانه از مناطقی است که به دلیل برخورداری از ذخایر عظیم نفت، یک منبع انرژی برای جهان به شمار می‌رود. عربستان، ایران، عراق، کویت، امارات متحده عربی از کشورهایی هستند که دارای بزرگ‌ترین منابع نفت در جهان هستند. خاورمیانه همچنین دارای ذخایر عظیم گاز طبیعی است. ایران و قطر به ترتیب اولین و دومین ذخایر گاز طبیعی در جهان را دارند. اقتصاد کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه بیشتر تک‌محصولی و به صادرات نفت وابسته است و کمتر از منابع نفت در بخش صنعتی این کشورها استفاده می‌شود. یمن یکی از کشورهای فقیر این منطقه به شمار می‌رود (قادری کنگاوری، ۱۳۸۷).

نقشه ۳- کشورهای واقع در منطقه خاورمیانه



منبع: (Show Caves of the World)

منطقه ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا یا همان خاورمیانه به واسطه برخی دلایل و زمینه‌های ژئوپلیتیکی موجود در دهه‌های اخیر آستن رقابت و درگیری‌های فراوانی بوده است؛ مجموعه حوادثی که این منطقه از جهان را به یکی از ناامن‌ترین مناطق تبدیل کرده است و جنگ و خون‌ریزی بخش جدایی‌ناپذیر آن شده است. حضور رژیم صهیونیستی در این منطقه که به نوعی تأمین‌کننده منافع آمریکا است، شکل‌گیری گروه‌های تروریستی در کشورهای عراق و سوریه، اختلافات ارضی و مرزی کشورهای حاشیه خلیج فارس با یکدیگر و با ایران، وجود میادین غنی نفت و گاز در منطقه، مرزهای تحمیلی و جدا شدن اجباری ملت‌ها از یک دیگر، نقش‌آفرینی قدرت‌های فرامنطقه‌ای و... از جمله دلایلی است که به ناامن و پرآشوب شدن منطقه منجر شده است. در شرایط کنونی درگیری‌های نظامی و سیاسی داخلی و بین‌المللی میان در کشورهایی، چون سوریه، یمن، بحرین، عراق و نیز اختلافات عمیق میان ایران و عربستان در کنار برخی بحران‌های سیاسی میان قطر و عربستان و نیز ترکیه و عربستان از جمله مشکلاتی است که در منطقه وجود دارد (متقی، ۱۳۹۲).

در کشورهای خاورمیانه از فلسطین گرفته تا سوریه، مصر، لیبی، ترکیه، عراق، پاکستان و افغانستان وضعیت به صورت عادی نیست. عراق درگیر داعش است. سوریه گرفتار جنگ داخلی شده است. لیبی با وجود برداشتن قذافی

اما تا هنوز به ثبات دست یافته است. ترکیه با وجود اینکه در سال‌های اخیر رشد اقتصادی خوبی داشته است اما همچنان مسئله اقلیت‌های قومی و گروهی حل نشده است. در پاکستان عمران خان و طاهر القادری در برابر دولت قرار گرفته است و خواهان استعفاى نخست وزیر است. افغانستان در شش ماه است که درگیر انتخابات است. انتخابات که در تاریخ دموکراسی طولانی‌ترین و شاید پرهزینه‌ترین باشد؛ اما تا هنوز نتیجه انتخابات معلوم نشده است و گفتگوهای سیاسی که میان دو تیم انتخاباتی آغاز شده بود به بن بست رسیده است.

بررسی شرایط کنونی جهان و البته سال‌های آینده، حاکی از تداوم عواملی است که طی سال‌های گذشته به شکل‌گیری و تشدید منازعاتی جهانی دامن زده است و از همین رو احتمال گسترش فرایندهای منفی و تحولات آشوب‌زا در فضای راهبردی بین‌المللی و به‌ویژه در خاورمیانه چندان دور از ذهن نیست، موضوعی که می‌تواند چشم‌انداز کاهش تنش‌ها و تحقق صلح را حداقل در یک دوره زمانی کوتاه مدت تیره و تار نماید. این روند را می‌توان ناشی از وجود دو فرایند توأمان در خاورمیانه و سطح بین‌الملل دانست که بخشی از آن در نتیجه استمرار منازعاتی پیشین در خاورمیانه است و بخشی دیگر به تشدید تنش‌های قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا و روسیه مربوط می‌شود که به صورت غیرمستقیم آتش بحران در خاورمیانه را شعله‌ورتر می‌سازد (مجتهدزاده، ۱۳۸۶).

نقشه ۴- محیط پیرامونی خاورمیانه



منبع: (<https://kids.britannica.com/students/assembly/view/166275>)

در سطح، خاورمیانه، تحولاتی که از سال ۲۰۱۱ در جهان عرب اتفاق افتاده است، احتمالاً سال‌های زیادی ادامه داشته باشد و فعلاً هیچ نشانه‌ای از بهبود اوضاع مشاهده نمی‌شود. مهم‌ترین پیامد این تحولات نیز تضعیف کشورهای عربی است که منجر به عدم کارآمدی و حتی فروپاشی آن‌ها می‌شود که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به لیبی، عراق، یمن، سوریه و... اشاره کرد. در واقع این کشورها با گستره‌ای از تهدیدها امنیتی داخلی و خارجی مواجه هستند که تهدیدی علیه ثبات و امنیت آن‌ها بشمار می‌روند. همچنان که مشکلات اساسی اقتصادی، جمعیتی و اجتماعی، از جمله کمبود آب و قیمت پایین انرژی، نرخ بالای بیکاری و شیوع ناامیدی در میان نسل جوان آن‌ها مانع

از آن می‌شود که جهان عرب بتواند پس از این بحران طولانی قد علم کند. در چنین شرایطی به نظر می‌رسد که جنگ داخلی در این کشورها با حضور بازیگران داخلی و خارجی احتمالاً ادامه یابد و تأثیری منفی بر ثبات کشورها در این منطقه و در اروپا برجای می‌گذارد (به خاطر سیل پناهجویان). در این میان تداوم کنشگری عربستان سعودی از زمان ورود ملک سلمان به سلطنت نیز بر روند منازعاتی منطقه افزوده است. رهبری جدید سعودی به بهانه‌های واهی به‌طور بی‌سابقه‌ای تلاش می‌کند تا محور سنی را علیه ایران رهبری کند. عربستان سعودی که از دیرباز طرفدار حمایت مالی از مخالفان دولت سوریه و مبارزه علیه محور شیعه بوده است، اکنون به مداخله نظامی مستقیم نیز مبادرت کرده است. این مداخلات نظامی از بحرین شروع شد و اکنون در یمن به اوج رسیده است که در آنجا عربستان سعودی عمدتاً از طریق حملات هوایی جنگ علیه انقلابیون را ادامه می‌دهد. این تحرکات جدید سعودی که در بسیاری از مناطق جریان دارد، نه فقط گروه‌ها و کشورهای منطقه‌ای را درگیر اقدامات جنگ افروزانه خود کرده است، بلکه پای بسیاری از قدرت‌های غربی را نیز به منطقه باز کرده است، همچنان که سفر اخیر ترزا می به منطقه را می‌توان در راستای ایران هراسی و حمایت از اقدامات سعودی تحلیل کرد (محمدی، ۱۳۸۷).

نقشه شماره ۵- مرزهای منطقه خاورمیانه



منبع: <https://www.vanityfair.com/news/2008/01/middle-east-cultural-political->

(map)

اما در سطح بین‌المللی نیز، در حالی که قدرت‌های بین‌المللی با توجه به جایگاه جهانی خود می‌بایست نقش مؤثری در حل منازعاتی جهانی از جمله در خاورمیانه ایفا نمایند، خود دچار اختلافات عدیده‌ای هستند که در بستر آن، منازعاتی منطقه‌ای تشدید شده است. در شرایط فعلی که موقعیت آمریکا در مقایسه با گذشته در خاورمیانه تضعیف شده است و اطمینانی وجود ندارد که دولت ترامپ چه رویکردهایی در آینده خواهد داشت، مناقشات این کشور با

سایر قدرت‌های جهانی نیز تشدید شده است. درحالی که چین رؤیای بازگشت به خاورمیانه را در سر می‌پرورانند، اختلافات این کشور با آمریکا در حوزه‌های مختلف و به‌ویژه بر سر دریای چین جنوبی تشدید شده است و از همین رو احتمال سرایت این اختلافات به سایر مناطق از جمله در خاورمیانه نیز وجود دارد. اختلافات بین آمریکا و روسیه نیز در طی یک سال اخیر تا حد برخورد نظامی بین آن‌ها افزایش یافته است که در نتیجه بحران اوکراین و سوریه بوده است. اگرچه به نظر می‌رسد آمریکا و روسیه با یک هدف مشترک وارد جنگ خاورمیانه شده‌اند، (مبارزه با داعش و سایر سازمان‌های سلفی جهادی) اما آن‌ها در مسائل دیگر اهداف کاملاً متناقضی دارند. سایر ابرقدرت‌ها همچون آلمان، انگلیس و فرانسه نیز بیش از آنکه در پی حل منازعاتی خاورمیانه باشند در فکر فروش تسلیحات نظامی خود به کشورهای ثروتمند عربی هستند، تسلیحاتی که به صورت غیرمستقیم به دست گروه‌های تروریستی می‌رسند در جنگ علیه ملت‌ها، فاجعه‌های بسیاری را به بار می‌آورند. در این وضعیت کلی که خاورمیانه غرق در منازعاتی داخلی خود شده است و قدرت‌های جهانی نیز رقابت‌های خود را به خاورمیانه وارد کرده‌اند، نه تنها چشم‌انداز حل منازعاتی منطقه‌ای دشوار است، بلکه زمینه‌های تشدید شکاف‌ها میان دولت‌ها و ملت‌ها نیز افزایش یافته است. در واقع به نظر می‌رسد تا زمانی که قدرت‌های بین‌المللی به منابع انرژی خاورمیانه و ثروت‌های حاصل از آن برای خرید تسلیحات غربی چشم دوخته‌اند و کشورهای منطقه نیز همچنان بر اختلافات مذهبی، فرقه‌ای و ... در روابط خود با سایر کشورها تأکید دارند خاورمیانه همچنان همین خاورمیانه بحران‌زده باقی خواهد ماند(مصلی نژاد، ۱۳۸۸).

اهمیت مؤلفه‌های ژئواکونومی

قرن بیست‌ویکم را باید قرن حاکمیت قلمروهای ژئواستراتژیک بر روابط دو ابرقدرت دانست و پیامدهای آن جنگ‌هایی بود که به تقسیمات جغرافیایی سیاسی جدیدی در برخی از مناطق جهان منجر شد؛ ولی هزینه بالای تعادل این قلمروهای ژئواستراتژیک موجب گردید که تحولی در این قلمرو انجام شود و در واقع آن را باید پایان جنگ سرد نامید. در حقیقت پایان جنگ سرد با در هم فرو ریختگی قلمروهای ژئواستراتژیک و با فروریزی دیوار برلین در ۱۹۸۹ صورت پذیرفت، در قرن بیست‌ویکم، شاخص قدرت رهبری برای کشورهای سرمایه‌دار و قدرتمند جنگی در صحنه بین‌المللی دیگر قدرت نظامی به صورت مستقیم نیست زیرا در حال ورود به عصری هستیم که نزاع مستقیم و رودررو که نیازمند پشتیبانی نیروی نظامی است فرصت بروز پیدا نخواهد کرد. این تحول بزرگ قطعاً باعث افزایش اهمیت مسائل انسانی و فقدان حمایت‌های دولتی از جنگ در سرزمین‌های دوردست می‌شود. امروزه، قدرت در حالت طبیعی‌اش بر عوامل بدون توسل به زور و قدرت نظامی و اجبار تأکید دارد. بازگشایی مرزها و توسعه تجارت آزاد باعث رشد شرکت‌های بزرگ چندملیتی با استراتژی سودآوری در کنار شرکت‌های بزرگ ملی می‌شود و دولت‌ها توجه زیادی به فعالیت‌های سیاسی در تنظیم و توسعه بازارهای خارجی و کنترل هر چه بیشتر بخش‌های استراتژیک می‌کنند(معینی علمداری، ۱۳۸۰).

دیپلمات‌ها امروزه مدعی دفاع از منافع اقتصادی و دیپلماسی هستند و در حقیقت قدرت ملی ارتباط بسیار مستقیمی با درک مفاهیم اقتصاد ملی دارد. از این پس امنیت مفهومی غیر از قرن بیست پیدا کرده و با صراحت باید گفت که امنیت رابطه مستقیمی با توسعه خواهد داشت و بودجه نظامی کشورها دیگر به نحوی با آزادی عمل از طرف رهبران

و حکام کشورها تعیین نخواهد شد، بلکه ارتباط مستقیمی با تولید ناخالص ملی خواهد داشت به این معنی که میزان توسعه امنیت واقعی را فراهم می‌سازد. در دنیایی که به سرعت به سمت اقتصاد جهانی پیش می‌رود اهداف و منافع سیاست ملی موضوعی برای اهداف و منافع اقتصادی می‌شود، تغییر جهت؛ و ارتباط مفاهیم جدید با یکدیگر نشان‌دهنده شروع عصری جدید و ویژه است که با قرن بیستم به کلی متفاوت است؛ ولی متأسفانه هنوز برخی از رهبران کشورها می‌خواهند با مفاهیم قرن بیستم روابط خود را با دیگر کشورهای جهان شکل بدهند. این در حالی است که دیگر برخورد و نزاع رودررو و سنتی به مدت طولانی بین کشورهای سرمایه‌دار و صاحب قدرت پیش نخواهد آمد، این مطلب بدان معنی نیست که چشم‌انداز نزاع و درگیری نامشخص است. بلکه هدف این است که عامل درگیری‌ها دیگر موضوعات دوران گذشته نیست بلکه در جوار هر اختلاف سلیقه و یا هر تنش مسلماً عامل اقتصادی خودنمایی خواهد کرد. این عامل یا در مراکز تولید منابع خام صنعتی است یا در مسیر انتقال مواد انرژی و یا در مراکز مصرف انرژی (BP Statistical Review of World Energy (June 2013)).

مبنای این تفکر برای اولین بار توسط ادوارد لوتواک مطرح گردید. وی خبر از آمدن یک نظم جدید بین‌المللی در دهه نود میلادی را می‌داد که در آن ابزارآلات اقتصادی جایگزین اهداف نظامی می‌شوند، به عنوان وسیله اصلی که دولت‌ها برای تثبیت قدرت و شخصیت وجودی‌شان در صحنه بین‌المللی به آن تأکید می‌کنند و این ماهیت ژئواکونومی است، در واقع اگر بخواهیم تعریفی از این مفهوم داشته باشیم باید بگوئیم که یکی از طرق دستیابی به بالاترین کاربرد حمایت‌های بخش‌های اقتصادی است و یا به عبارت وسیع‌تری باید گفت که ژئواکونومی در حقیقت دخل و تصرف در استراتژی‌های اقتصادی با بهره‌گیری از ژئوپولیتیک سنتی است از همه مهم‌تر اینکه موقعیت مطلوب اقتصاد جهانی تنها به وسیله پیشرفت نسل آینده در سیستم‌های هوایی و رایانه‌ای و بیوتکنولوژی مواد جدید و خدمات مالی و غیره ممکن خواهد بود و حاکمان در این صحنه افرادی هستند که در موقعیت‌های جهانی قرار دارند و با ایجاد هماهنگی‌های حیاتی موفق به کشف یک الگوی رهبری شده‌اند و شکست‌خورده‌ها کسانی هستند که صرفاً توجه به خطوط تولید دارند و در صورت گسترش بازارهای ملی‌شان تنها به حفظ تولید اقلام و مواد اولیه توجه می‌کنند. جغرافیای اقتصادی در وجه کلی، ویژگی‌های مکانی - فضائی منتج از اشکال تولید و نظام‌های معیشتی در مقیاس جهانی را در برمی‌گیرد (فرید، ۱۳۶۶: ۲۶۱).

جتیس و فلمان^۱، ارتباطات فضائی و ویژگی‌ها و بازتاب‌های مکانی فعالیت‌های اقتصادی و نظام معیشتی انسان‌ها و تنوع حاکم بر الگوهای گوناگون آن را، موضوع جغرافیای اقتصادی قلمداد کرده‌اند. الکساندر^۲، بررسی تغییرات، تفاوت‌ها، تشابهات فعالیت‌های اقتصادی را با توجه به مکان فعالیت، هدف جغرافیای اقتصادی می‌داند. همچنین ویلر و مولر^۳، نحوه معیشت انسان و عوامل و فرآیندهائی که الگوهای متنوع مربوط را در مکان‌های گوناگون پدید می‌آورد، جوهر اصلی جغرافیای اقتصادی معرفی کرده‌اند. به نظر برخی از جغرافیدانان، جغرافیای اقتصادی بخشی از جغرافیای انسانی است که در آن، دو عامل انسان و طبیعت در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند و چگونگی بهره‌برداری انسان از منابع تولید با در نظر گرفتن وضعیت طبیعی بررسی می‌شود

¹. Getis & Felloman

². Alexander

³. Wheeler & Muller

محتوای شاخه اقتصادی از جغرافیا، حول سه محور اصلی ذیل قرار دارد:

– مطالعه مکان فعالیت‌های اقتصادی از نظر ساخت، کارکرد و روند تحول

– بررسی تأثیرات متقابل محیط و فعالیت‌های اقتصادی بر یکدیگر

گرچه از خلال تعاریف فوق، مطالعه تغییرات و تفاوت‌ها، الگوها و فرآیندها و نحوه پراکندگی فعالیت‌های اقتصادی در سطح کره زمین، در چارچوب نظام تولید، توزیع و مصرف و در قالب کلی کنش متقابل میان انسان و محیط، موضوعات اصلی مورد توجه این شاخه از جغرافیا است. لیکن، پاترسون^۱ رسالت این علم را در توجه به ابعاد بوم‌شناختی منابع، حفاظت از آن‌ها و محدودیت سفینه زمین می‌داند (Brzeinski Etal., 1909).

با توجه به تنوع حاکم بر فعالیت‌های اقتصادی و معیشت‌های متنوع جمعیت ساکن سیاره زمین، جغرافیای اقتصادی هرگز به دنبال بررسی تنوع نامحدود و شناخت روابط متقابل و جریان‌های بشمار میان پدیده‌های اقتصادی نیست. چه، با توجه به متغیر بودن فعالیت‌های اقتصادی و بازتاب‌های فضائی – مکانی منتج از آن، حتی در صورت تحقق این امر، نتایج این‌گونه مطالعات مقطعی و غیرقابل تعمیم خواهد بود. معهدا، جغرافی‌دانان اقتصادی می‌کوشند تا قانونمندی‌های حاکم بر تنوع و روابط متقابل میان پدیده‌ها را نشان داده و آن‌ها را تعمیم دهند. به همین دلیل چارچوب مطالعاتی آن‌ها به ناچار مبتنی بر آگاهی عمیق از پویائی و پیوند میان پدیده‌ها، اثر فعالیت‌های اقتصادی بر روی دیگر جلوه‌های زندگی و به‌ویژه آثار مکانی – فضائی آن‌ها و همچنین افزایش وابستگی و پیوند میان شیوه‌های اقتصادی متنوع در مقیاس ملی و ناحیه‌ای است (Appa R, 1999).

بحران‌های ژئوپلیتیک خاورمیانه

همان‌گونه که اشاره شد، برخی بحران‌ها خاصیت انتشاری دارند و باعث بروز انواع بحران‌های دیگر می‌شوند. ابر بحران خود یک بحران است و به مثابه یک بیماری مزمن و صعب‌العلاج، انرژی، ظرفیت و توان لازم را برای ایجاد نابسامانی و اختلال در سیستم‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دارد. تا زمانی که ابر بحران وجود دارد، بحران‌ها یکی پس از دیگری در اشکال و سطوح مختلف ظهور می‌کنند. در ادامه ابر بحران‌هایی که در طول یک قرن گذشته موجود بحران‌های مختلف در خاورمیانه شده‌اند و ریشه بحران‌های اخیر نیز به شمار می‌آیند، مورد بررسی قرار خواهند گرفت (پیترسن، ۱۳۸۱).

۱- چالش‌های هویتی (قومی و مذهبی)

در زمان ترسیم نقشه سیاسی خاورمیانه در سال ۱۹۲۱، خطوط مرزی به‌گونه‌ای تعیین شدند که منافع انگلستان به عنوان قدیمی‌ترین قدرت استعماری تأمین شود. در ترسیم این مرزها واقعیات تاریخی، جغرافیایی، قومی و مذهبی نادیده گرفته شدند، به‌گونه‌ای که این مرزها به عنوان چالشی دائم، بحران‌های متعددی در خاورمیانه به وجود آورده‌اند (برزگر، ۱۳۸۸: ۱۲). اختلافات قومی و مذهبی ناشی از ناخشنودی از مرزهای تحمیلی از عواملی است که باعث بروز تضادها و تعارض‌های دائم در منطقه شده است (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۹۷). استعمار نیز با استفاده از اختلافات قومی و مذهبی به تضعیف نیروها و توان امت اسلامی پرداخته است.

¹. Paterson

یکی از اصلی‌ترین دلایل اوج‌گیری بحران در عراق را می‌توان ویژگی‌های خاص ترکیب جمعیتی این کشور و شکاف‌های قومی (عرب - کرد) و مذهبی (شیعه - سنی) دانست (میری خانی، ۱۳۹۳). تأسیس کشور عراق متأثر از معادلات قدرت پس از جنگ جهانی اول بوده است و پیدایش چنین کشوری نه بر مبنای مرزهای تاریخی، فرهنگی و هویتی، بلکه بر اساس معادلات نظام بین‌الملل در ابتدای قرن بیستم بوده است (پشنگ، ۱۳۹۴). عراق، جامعه‌ای متکثر و دارای تنوع قومی، مذهبی و بافتی عشیره‌ای است. عراق را می‌توان کشوری موزائیکی نامید؛ به این معنا که این سرزمین از یک سو محل پیوند اقوام مختلف و از سوی دیگر محل تعامل مذاهب سنی و شیعه است. این تکثر قومی و مذهبی در ساختارهای قدرت در عراق از گذشته تاکنون تأثیرات خود را بر جای گذاشته است (نوری، ۱۳۹۳). شکاف‌های قومی و مذهبی عمیق در عراق موجب شده است همواره هویت قومی و مذهبی بر هویت ملی برتری داشته باشد و این عامل همچون مانعی در مسیر ایجاد هویت ملی واحد و فراگیر بر اساس ساخت سیاسی یکپارچه در عراق عمل کرده است (پشنگ، ۱۳۹۴).

در سوریه نیز شکاف قومی (عربی - کردی) و شکاف مذهبی (سنی - علوی) باعث تشدید بحران در این کشور شده است. اگرچه این دو عامل را نمی‌توان علت اصلی به وجود آمدن بحران در سوریه دانست، بی‌شک در گسترش و تداوم بحران بی‌تأثیر نبوده‌اند (زارعان، ۱۳۹۲: ۳۹). اعراب با بیش از ۹۰ درصد و کردها با ۹۰ درصد دو گروه عمده قومی در سوریه به شمار می‌روند (The Word Fact Book, 2011).

پس از به قدرت رسیدن حزب بعث و اتخاذ رویکرد سوسیالیسم و ناسیونالیسم عربی، سیاست تخریب اقوام عرب پیش گرفته شد و اقداماتی مانند هویت زدایی از کردها و کوچ اجباری آنان و کوچاندن اعراب به مناطق کردنشین انجام گرفت و تابعیت سوری بسیاری از کردها سلب شد (علیزاده طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۸). پس از آغاز بحران در سوریه، کردها نیز از شرایط به‌وجودآمده بهره‌برداری کردند و کنترل مناطق کردنشین را در دست گرفتند و حتی به منظور حفظ مناطق مورد ادعای خود در چند مرحله با معارضین مسلح درگیر شدند و در نهایت مناطق تحت سلطه خود را خودگردان اعلام کردند (محمودیان، ۱۳۹۲). از نظر مذهبی، سوریه به اکثریت ۷۴ درصدی مسلمان سنی و اقلیت‌های ۱۶ درصدی مسلمان غیرسنی (۱۲ درصد علوی، ۱ درصد شیعه و اسماعیلیه و ۳ درصد دروزی) و ۱۰ درصدی مسیحی تقسیم شده است (The Word Fact Book, 2011) حکومت حافظ اسد و بشار اسد علوی مذهب طی بیش از چهار دهه و رفتار خشونت‌آمیز آن‌ها با اهل سنت ناراضی در برخی مقاطع مانند سرکوب شورش حماه در سال ۱۹۸۲، از عوامل تشدید بحران در سوریه است. اگرچه منشأ اصلی بحران سوریه، شکاف مذهبی (سنی - علوی) نیست، القای وجود جنگ مذهبی باعث سرازیر شدن خیل عظیمی از افراط‌گرایان تکفیری به سوریه برای مقابله و «جهاد با روافض» شده و بر دامنه و ابعاد بحران افزوده است.

تکوین نیافتن دولت - ملت یا به عبارت بهتر هویت ملی و شکاف فزاینده موجود میان هویت ملی و هویت‌های قومی و مذهبی از ویژگی ذاتی اکثر کشورهای خاورمیانه است (هینبوش، ۱۳۸۲: ۲۷). این وضعیت به بروز بحران‌ها یکی پس از دیگری می‌انجامد و سازوکارهای امنیتی پیچیده‌ای به وجود می‌آورد. شکل نگرتن هویت فراگیر و واحد در بسیاری کشورهای خاورمیانه که به بروز کشمکش‌های ملی و منطقه‌ای می‌انجامد، به دلیل ناکارآمدی رژیم‌های سیاسی در حل و فصل بحران‌های هویتی، پای بازیگران بین‌المللی را که با مداخله کردن در این

بحران‌ها، منافع سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود را جست‌وجو می‌کنند، به منطقه باز می‌کند (قادری کنگاوری، ۱۳۸۷: ۸۴). این وضعیت موجب بروز بحران‌هایی جدید ناشی از مقاومت ملت‌ها در برابر نیروهای بیگانه می‌شود؛ به این ترتیب چرخه‌ای از بحران مستمر و فزاینده شکل می‌گیرد (Bridge and Wood, 2005).

۲- چالش مشروعیت و جانشینی

بحران جانشینی یکی از تهدیدهای جدی است که ثبات رژیم‌های سیاسی در جهان عرب را در معرض خطر جدی قرار داده است (پیترسن، ۱۳۸۱: ۱۸۲). اکثر رژیم‌های منطقه به ویژه در حوزه عربی در معرض تهدیدهای دائم ناشی از بحران مشروعیت و بحران جانشینی قرار دارند و این عوامل در زمره ریشه‌های دائمی بحران قرار می‌گیرند. بحران‌های مشروعیت و جانشینی در اغلب موارد موجب مخاطرات امنیتی است و به بحران‌های امنیتی تبدیل می‌شود. در این شرایط ناپایدار و نامطمئن، واحدهای سیاسی می‌کوشند این فضای ناپایدار و پرخطر سیاسی و امنیتی را به شیوه‌های دیگری ترمیم کنند. این قبیل رژیم‌ها، توسعه‌طلبی منطقه‌ای را در پیوند با نظامی‌گری به عنوان راهکاری برای به تعویق انداختن مشکلات و مسائل سیاسی و امنیتی خود به کار می‌گیرند (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۹۹).

بحران جانشینی در عربستان و رقابت شاهزادگان سعودی بر سر دستیابی به قدرت، هرازگاهی این کشور پادشاهی را دست‌خوش بحران می‌کند (Dean, 2015) ثبات عربستان سعودی به عنوان بزرگ‌ترین کشور صادرکننده نفت در جهان برای مصرف‌کنندگان بزرگ انرژی اهمیتی حیاتی دارد و خلأ قدرتی که به واسطه مرگ یا بیماری پادشاه به وجود می‌آید، به سرعت موجی از نگرانی‌ها را در مجامع بین‌المللی ایجاد می‌کند (اشراف، ۱۳۹۳). نظام‌های سیاسی در اردن، قطر، امارات و بحرین نمونه‌های دیگری از ساختارهای سیاسی اقتدارگرایانه خاندانی- (پاتریمونیالیسم) هستند که همواره با بحران جانشینی مواجه‌اند. در نظام‌های به ظاهر دموکراتیک که رئیس حکومت از طریق انتخابات تعیین می‌شود نیز این بحران به گونه‌ای دیگر جلوه‌گر است. دموکراسی نمایشی در این کشورها جابه‌جایی واقعی قدرت را باورناپذیر می‌کند و نوع دیگری از بحران جانشینی را به وجود می‌آورد. در مجموع سازوکارهای انتقال قدرت در کشورهای پادشاهی منطقه پر از ابهام و ابهام است و از قاعده مشخص و ثابتی پیروی نمی‌کند. کودتا و حذف فیزیکی نیز از قواعد جابه‌جایی قدرت و گردش نخبگان سیاسی در این کشورهاست (پیترسن، ۱۳۸۱: ۱۹۷). اگرچه تقریباً از سال ۱۹۷۰ به بعد شاهد کودتا در کشورهای عربی منطقه نبوده‌ایم و نظام‌های سیاسی در مصر، اردن، عراق و سوریه سازوکارها و نهادهای کارآمد ضد کودتا ایجاد کرده‌اند، اما به محض شکست در پایگاه اجتماعی، توفیق نیافتن در مدیریت ساختاری و ناکارآمدی نهادهای وفادار یا حذف هر یک از این رهبران سیاسی، بحران جانشینی مزمنی دامن‌گیر این کشورها خواهد شد. در سوریه در شرایطی که بخش عمده‌ای از ساختارهای سیاسی، نظامی و امنیتی و مردم کماکان به بشار اسد وفادارند، در نتیجه مداخله بازیگران خارجی و اعتراضات بخشی از اهل سنت، مشروعیت او خدشه‌دار و بحران جانشینی جلوه‌گر شده است. اگر این فرض را بپذیریم که بخشی از جامعه اهل سنت سوریه اسد را نمی‌خواهند، این سؤال مطرح خواهد شد که جانشین او چه کسی خواهد بود؟ آیا گزینه‌ای که از درون ساختار فعلی بیرون بیاید، پذیرفته خواهد شد؟ اگر

پاسخ به این سؤال منفی است، در ساختار سیاسی جدید، کدام‌یک از بازیگران با چه گفتمانی محور ساختار قدرت جدید خواهند بود: گفتمان سلفی، اخوانی، سکولار، طرفدار محور سازش یا طرفدار محور مقاومت؟ آیا جامعه سوریه روی هریک از این گزینه‌ها به توافق خواهد رسید؟ در عراق نیز در شرایطی که نظام انتخاباتی به عنوان راه‌حل اساسی در تعیین تکلیف قدرت مشخص شده است، هم در سال ۲۰۱۰ و هم در سال ۲۰۱۴، جابه‌جایی قدرتی با چالش جدی روبه‌رو شد. شکاف‌های قومی و مذهبی موجود در سوریه و عراق، جابه‌جایی قدرت در این کشورها را با مخاطره جدی مواجه کرده است؛ به نحوی که منازعات و رقابت‌های قومی و مذهبی بر سر دستیابی به قدرت باعث ایجاد بحران‌های ادواری در بسیاری کشورهای خاورمیانه شده است (Carmody And Owusu, 2007).

۳- مداخله قدرت‌های استعماری و استکباری در منطقه و روند جهانی‌سازی

قدرت‌های غربی از آغاز دوران استعمار تا کنون، توجهی ویژه به خاورمیانه داشته و کشورهای منطقه را مستقیم یا غیرمستقیم استعمار کرده‌اند. امریکا نیز که از اواخر قرن نوزدهم به عنوان قدرتی استعماری در سطح بین‌المللی مطرح شد، پس از جنگ جهانی دوم و در شرایطی که سایر قدرت‌های استعماری به دلیل مشارکت مستقیم در جنگ ضعیف شده بودند، به تدریج خود را جایگزین آن‌ها در خاورمیانه کرد و نفوذ سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود را در این منطقه افزایش داد. افزایش حضور نظامی امریکا در منطقه و مداخله مستقیم و غیرمستقیم آن در ترتیبات سیاسی - امنیتی منطقه باعث وابستگی امنیتی، اقتصادی و سیاسی رژیم‌های محافظه‌کار به امریکا شده است. اگرچه امریکا با ادعای تأمین صلح و ثبات جهانی خود را موظف و مجاز به دخالت در حوزه‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی در سراسر جهان می‌داند، این وضعیت به نوبه خود باعث افزایش بی‌ثباتی ناشی از تروریسم در خاورمیانه شده است (برزگر، ۱۳۸۸: ۱۴).

به طور سنتی، قدرت‌های بزرگ در بحران‌های منطقه‌ای مداخله و در قامت حامی یکی از طرفین درگیر در بحران عرض اندام کرده‌اند. مداخله قدرت‌های بزرگ و کنش آن‌ها در بحران‌ها را می‌توان در قالب چهار وضعیت طبقه‌بندی کرد:

- ۱- رفتار تهاجمی که به جنگ‌های رودررو و از پیش تعیین شده می‌انجامد.
- ۲- رفتار بدون ملاحظه که جنگ‌های ناخواسته را به دنبال دارد.
- ۳- رفتار مبتنی بر خویشن‌داری و احتیاط که موجب تدبیر ضمنی بحران‌ها و منازعات منطقه‌ای می‌شود.
- ۴- رفتار مسئولانه و قاعده‌مند که زمینه را برای تدبیر صریح بحران‌ها، جلوگیری از آن و در نهایت خاتمه منازعات منطقه‌ای فراهم می‌کند (احمدیان، ۱۳۷۶: ۵۷).

در دوران جنگ سرد، امریکا و شوروی در اغلب موارد با توسل به رویکرد سوم و بر مبنای اصل خویشن‌داری و احتیاط، بحران‌ها را با حفظ وضع موجود منطقه حل و فصل می‌کردند؛ هرچند در مواردی مانند جنگ در افغانستان که قواعد مدیریت بحران، انعکاسی از ساختار نظام بین‌الملل بود، با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد و تحول در ساختار نظام بین‌الملل، قواعد حاکم بر رفتار قدرت‌های بزرگ در حل و فصل بحران‌ها نیز تغییر کرد و ایالات متحده به عنوان داعیه‌دار قدرت بلامنازع جهانی، با اتخاذ رویکرد تهاجمی در حل و فصل بحران‌ها، جنگ‌های متعددی در منطقه به راه انداخت (احمدیان، ۱۳۷۶: ۸۱). جنگ خلیج فارس و حمله امریکا به

عراق پس از اشغال کویت توسط این کشور، حمله نظامی امریکا به افغانستان به دلیل حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله به عراق به دلیل امحای سلاح‌های کشتار جمعی از جمله اقدامات امریکایی‌ها در حل و فصل بحران‌های منطقه‌ای با رویکرد تهاجمی بوده است (Cohen, 2009).

رویکرد تهاجمی امریکا در منطقه موجب بروز بحران‌های متعدد دیگری شد. گروه‌های افراطی با ادعای مقابله با اشغالگری امریکا در افغانستان و عراق ظهور کردند و سپس در سراسر منطقه گسترش یافتند. اشغال عراق توسط امریکا و متحدانش در سال ۲۰۰۳، موجب مهاجرت گروه‌های مسلح سلفی - جهادی از افغانستان به عراق شد. این گروه‌ها که پیش از این، با هدف مقابله با تجاوز شوروی به افغانستان و سپس تأسیس دولت اسلامی توسط طالبان و در ادامه، مقابله با تهاجم نظامی ائتلاف ضد تروریسم به رهبری امریکا به افغانستان، در این کشور حضور داشتند، با حمله امریکا به عراق، جبهه جدیدی علیه امریکا و هم‌پیمانانش در عراق گشودند و هسته‌های اولیه آنان، با محوریت عرب - افغان‌ها تشکیل شد. پس از سقوط صدام، صدها نفر از این عناصر سلفی - جهادی با تمرکز در منطقه‌ای در عراق با عنوان مثلث سنی، ضمن تشکیل محوری قوی علیه اشغالگران امریکایی، به اقدامات مخرب خود نظیر بمب‌گذاری، قتل، غارت و ترور در سطحی گسترده مبادرت کردند. این جنگجویان که توسط شبکه‌های القاعده در افغانستان آموزش دیده بودند و به شدت تحت تأثیر کانون‌های وهابیت در منطقه قرار داشتند، با پیش گرفتن رویه‌های طایفه‌گرایانه، به صورت خشونت‌آمیز وارد تقابل با شیعیان شدند - (الزبیدی، ۲۰۰۸: ۴۰۱). با آغاز بحران سوریه این گروه‌ها رهسپار این کشور شدند و به صورت فزاینده‌ای گسترش پیدا کردند. در واقع می‌توان ادعا کرد این گروه‌ها از به‌وجود آوردندگان بحران سوریه بودند که در سایه بحران به صورت خیره‌کننده‌ای گسترش پیدا کردند؛ بنابراین مداخله کشورهای غربی به ویژه امریکا در منطقه و مواردی مانند دکتربین جنگ پیش‌دستانه بوش باعث ظهور و تداوم بحران‌های متعدد در خاورمیانه شده است (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۹۵) و استراتژی تهاجمی بوش در مقابله با تروریسم و تداوم سیاست مداخله‌گرانه امریکا در منطقه به شکلی دیگر در دوره اوباما، نه تنها باعث نابودی گروه‌های تروریستی یا کاهش قدرت آن‌ها نشده، بلکه به گسترش تروریسم در منطقه کمک کرده است (Harvey, 2003).

همچنین در مقابل امواج جهانی‌سازی که از سوی غرب سراسر جهان را دربر گرفته، نوعی مقاومت آگاهانه شکل گرفته است. بر این اساس، امپریالیسم را که ماهیت آن از سیاسی در گذشته به اقتصادی در آغاز دوران مدرن (قرن شانزدهم تا جنگ جهانی دوم) و فرهنگی در دوران اخیر تغییر پیدا کرده است، می‌توان رابطه عمودی بین - کشورهای مرکز و پیرامون در نظر گرفت که در آن، مرکز تصمیم‌گیری از پیرامون به مرکز منتقل می‌شود و کشور مرکزی (متروپولیتن)، اعمار خود را از راه دور مدیریت می‌کند (متقی، ۱۳۹۲: ۶۲). در دوران امپریالیسم فرهنگی، فرایند جهانی‌سازی با قابل نفوذ کردن مرزها تا حد زیادی منابع و شرایط لازم را برای هویت‌سازی و معناسازی سنتی از بین برده است. بحران هویت به وجود آمده ناشی از بی‌اعتباری منابع هویت‌زای پیشین، بازسازی هویتی جدید را اجتناب‌ناپذیر می‌کند؛ به این ترتیب، جهانی‌سازی در فرایندی وارونه، ضد خود عمل می‌کند و بستر اجتماعی لازم برای خاص‌گرایی فرهنگی یا بنیادگرایی فرهنگی را فراهم می‌آورد (گل‌محمدی، ۱۳۹۲: ۲۷۰).

خاص‌گرایی یا بنیادگرایی فرهنگی که در مواجهه با هژمونی فرهنگی غرب به وجود آمده، ممکن است در مسیرهای غیرمسالمت‌آمیز به صورت طبیعی یا غیرطبیعی هدایت و باعث ایجاد بحران شود (Jong, 2008). همچنین با بررسی الگوی بحران در خاورمیانه و نقش آمریکا در این بحران‌ها می‌توان نتیجه گرفت ایجاد ناامنی و بحران در منطقه، سیاستی راهبردی است که امریکایی‌ها به منظور دستیابی به اهداف کلان خود دنبال می‌کنند؛ زیرا هر قدر آب گل‌آلودتر شود، ماهی گرفتن در آن آسان‌تر است. از آنجا که حفظ امنیت و منافع رژیم صهیونیستی یکی از اصول اساسی سیاست خارجی و دکترین امنیتی آمریکا و کشورهای مثل انگلستان، فرانسه و آلمان است، درگیر کردن کشورهای منطقه در بحران‌ها، خدشه‌دار کردن مشروعیت سیاسی، تضعیف توان اقتصادی و نظامی، فرسایش نیروی انسانی و حتی تجزیه آن‌ها به کشورهای کوچک ضعیف می‌تواند نقاط ضعف رژیم صهیونیستی را در بعد ژئوپلیتیکی و عدم مشروعیت ذاتی بپوشاند و از این طریق، منافع این رژیم را تأمین کند (Kawac, 2010).

۴- عدم مشروعیت ذاتی رژیم غاصب صهیونیستی

رژیم صهیونیستی عامل بسیاری از جنگ‌ها و بحران‌های خاورمیانه است (عابدی، ۱۳۸۸: ۶۶). مشروعیت ذاتی نداشتن این رژیم به دلیل اشغال و غصب فلسطین، اخراج سازمان‌یافته فلسطینی‌ها و کشتار هدفمند آنان، کوچاندن یهودیان سراسر جهان به فلسطین و رویکردهای افراطی، نژادپرستانه، توسعه‌طلبانه و تجاوزکارانه موجب بروز بحران‌های متعددی در منطقه شده است. صهیونیست‌ها با علم به اینکه پیروزی در نبردی نهایی و تصور شرایطی که شیخ جنگ بر فراز سرزمین‌های اشغالی وجود نداشته باشد غیرممکن است، خود را همواره در معرض جنگ می‌بینند. علت این امر چیزی جز مشروعیت نداشتن سرزمینی، حق تعیین سرنوشت و حق بازگشت آوارگان فلسطینی نیست (گروه نویسندگان، ۱۳۷۹: ۷۰). این وضعیت باعث شده است همه امور در محیط داخلی و پیرامونی رژیم صهیونیستی، تحت تأثیر عامل امنیتی‌سازی ناشی از مشروعیت ذاتی نداشتن این رژیم قرار گیرد. صهیونیست‌ها از یک سو به دلیل آرمان توسعه‌طلبانه خود و از سوی دیگر به دلیل آنکه خود را در معرض تهدیدهای دائم می‌بینند، به امنیتی‌سازی همه امور داخلی و منطقه‌ای روی آورده‌اند. محیط امنیتی رژیم صهیونیستی در سه حوزه درونی، بیرونی بلافصل و بیرونی دوردست قابل شناسایی است. بر این اساس، برای رژیم صهیونیستی سه حلقه تهدید می‌توان تصور کرد. رژیم صهیونیستی خود را در حلقه اول، از جانب مبارزان فلسطینی، در حلقه دوم از جانب سوریه و حزب‌الله و در حلقه سوم از جانب جمهوری اسلامی ایران در معرض تهدید مستمر می‌داند (کرمی، ۱۳۸۶: ۳۹). رژیم صهیونیستی در پاسخ به این تهدیدها راهبرد امنیتی‌سازی را به عنوان راه‌حل اساسی در مواجهه با این تهدیدها برگزیده است. راهبرد امنیتی‌سازی رژیم صهیونیستی عمدتاً با توسل به جنگ یا اعمال تهدید به جنگ صورت می‌گیرد و طبیعتاً در برابر این راهبرد از سوی طرف مقابل پاسخی جز جنگ یا تهدید به جنگ داده نخواهد شد و تحت این شرایط، خاورمیانه همواره در معرض خطر جنگ و ناامنی قرار دارد (Klare, 2008).

برای مثال، پس از پیروزی حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه، کمیته‌ای متشکل از یک گروه ۸۰ نفری از شخصیت‌های حقوقی، نظامی، سیاسی و امنیتی رژیم صهیونیستی موسوم به «وینوگراد» با هدف بررسی علل شکست این رژیم در مقابل حزب‌الله تشکیل شد. در نهایت این کمیته اعلام کرد کمک‌های تسلیحاتی سوریه به حزب‌الله عامل

شکست رژیم صهیونیستی بوده است و برای تغییر موازنه امنیتی در منطقه به نفع رژیم صهیونیستی باید نظام سوریه تغییر کند؛ بنابراین تغییر نظام سوریه به صورت جدی در دستور کار صهیونیست‌ها قرار گرفت (زارعی، ۱۳۹۲)؛ در حالی که عمده‌ترین تهدید سوریه در بیش از شش دهه‌ای که از تأسیس رژیم صهیونیستی می‌گذرد، از جانب همسایه جنوبی‌اش بوده است و جز فلسطین، تنها سرزمین اشغال شده عربی متعلق به سوریه است (محب علی، ۱۳۹۰). از زمان تأسیس رژیم صهیونیستی جنگ‌های متعددی تحت تأثیر حضور این رژیم نامشروع در منطقه در گرفته است. جنگ‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ بین کشورهای عربی و رژیم صهیونیستی و جنگ‌های ۳۳ روزه علیه حزب‌الله در سال ۲۰۰۶، ۲۲ روزه در سال ۲۰۰۸، ۸ روزه در سال ۲۰۱۲ و ۵۱ روزه در سال ۲۰۱۴ علیه مقاومت فلسطین در غزه از جمله بحران‌های نظامی - امنیتی است که به دلیل ماهیت نامشروع و تجاوزکارانه و توسعه‌طلبانه این رژیم به وقوع پیوسته است. علاوه بر این، رژیم صهیونیستی از طریق ترور شخصیت‌های مشهور محور مقاومت و حمایت از گروه‌های معارض نظام‌های سیاسی عضو محور مقاومت و اقدامات براندازانه آن‌ها، از عوامل اصلی بحران‌ساز در منطقه بوده است (پورعزت و دیگران، ۱۳۸۳).

ویژگی‌های مشترک بحران‌های خاورمیانه

۱- تعدد بازیگران در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی

یکی از ویژگی‌های اساسی بحران‌ها در خاورمیانه، تعدد بازیگرانی است که می‌کوشند موقعیت خود را در ساختار قدرت بهبود بخشند. در بحران سوریه طیفی وسیع از بازیگران در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی نقش‌آفرینی می‌کنند (نیاکویی و بهمنش، ۱۳۹۱: ۱۰۰). در سطح داخلی بحران سوریه، معارضه سوری در قالب گروه‌هایی مانند ارتش آزاد به رویارویی با نظام سوریه پرداخته‌اند. در سطح منطقه‌ای ایران، حزب‌الله، عربستان، ترکیه، رژیم صهیونیستی، اردن، قطر و برخی دیگر از کشورها له یا علیه نظام سوریه فعالیت می‌کنند و معارضه عرب نیز که شامل گروه‌هایی مانند جبهه النصره و داعش است، نظام سوریه را از طریق به‌کارگیری شبه‌نظامیانی از کشورهای منطقه و حتی سراسر جهان به چالش کشیده‌اند. در سطح بین‌المللی امریکا و روسیه در پرونده سوریه اختلاف نظر جدی دارند که در کنار اختلاف در مسئله اوکراین، از آن به عنوان جنگ سرد خاورمیانه یاد می‌شود. پایگاه دریایی طرطوس به عنوان تنها پایگاه دریایی روسیه در خاورمیانه اهمیت راهبردی برای این کشور دارد و روسیه به این پایگاه به عنوان نمادی که به این کشور وجهه قدرت بین‌المللی می‌دهد، نگاه می‌کند- (اسلام‌تایمز، ۱۳۹۲). این حد از تعدد بازیگر در یک بحران، به دلیل آنکه هر یک از آن‌ها منافع و مصالح خود و بلوک منطقه‌ای یا بین‌المللی خود را پیگیری می‌کنند، بحران سوریه را به بحرانی بسیار پیچیده و چند لایه تبدیل کرده است (Mane, 2006).

بحران عراق نیز در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی بازیگرانی متعدد دارد که هریک بر اساس جهت‌گیری و منافع خاص خود عمل می‌کنند. در سطح داخلی، احزاب و جریان‌های کرد، سنی و شیعه بر اساس منافع و مصالح خود با یکدیگر رقابت می‌کنند و این رقابت در برخی موارد به تقابل و تنش کشیده می‌شود. داعش نیز به عنوان بازیگری که داعیه‌دار تشکیل و احیای خلافت اسلامی است، با همراهی بازماندگان حزب بعث، از فضای پرتنش ناشی از رقابت‌ها و تقابل‌های قومی و مذهبی موجود در عراق نهایت بهره‌برداری را کرده و بر بخش‌های مهمی از

عراق سیطره یافته است (زارعان و اسلامی، ۱۳۹۳: ۲۷۷). حشدالشعبی نیز که به فرمان مرجعیت تشکیل شده به عنوان اصلی‌ترین گروه مردمی مدافع عراق در مقابل گروه‌های بعثی - تکفیری صف‌آرایی کرده است. در سطح منطقه‌ای، جمهوری اسلامی ایران، عربستان، ترکیه، اردن و برخی کشورهای حاشیه خلیج فارس و در سطح بین‌المللی، ایالات متحده آمریکا در بحران عراق، نقش‌آفرینی می‌کنند؛ بنابراین در بحران عراق نیز شاهد تعدد بازیگران در سطوح مختلف هستیم (Mercille, 2008).

۲- بازیگری بازیگران غیردولتی

بازیگران اصلی در صحنه بین‌الملل به سه مجموعه بازیگران دولتی، سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی و بازیگران غیردولتی تقسیم می‌شوند. این بازیگران روابط خود را در چهار سطح ائتلاف، همکاری، رقابت و تقابل سازماندهی می‌کنند (زارعان، ۱۳۹۳: ۴۰). در سال‌های پس از جنگ سرد به تدریج نیروهای فروملی ظهور و در عرصه‌های مختلف سیاسی، امنیتی و نظامی نقش‌آفرینی کرده‌اند. این نیروها که از آن‌ها به عنوان بازیگران غیردولتی یاد می‌شود، معادلات قدرت را که پیش از این، بر اساس بازیگران دولتی تعریف می‌شد، دچار تغییر کرده‌اند. این بازیگران جدید که در حاشیه نظام بین‌الملل شکل گرفته‌اند، تمایل دارند ضمن تأثیرگذاری بر محیط سیاسی - امنیتی پیرامون خود، نقش‌های جدی‌تری ایفا کنند و به تدریج وارد ساختارهای تصمیم‌گیری شوند. از این رو، برخی از این نیروها سطح خود را از فروملی به فراملی ارتقا داده‌اند. این وضعیت باعث شده است دولت‌ها در اعمال حاکمیت یکپارچه در سطح ملی و مداخله در روندهای سیاسی و امنیتی منطقه‌ای دچار محدودیت شوند. (معینی علمداری، ۱۳۸۰: ۶۷)

خاورمیانه را باید عرصه تاخت و تاز و قدرت‌نمایی بازیگران غیردولتی در نظر گرفت. بازیگران غیردولتی در خاورمیانه عمدتاً شامل سازمان‌های سیاسی، شبه‌نظامی یا تلفیقی از این دو هستند که ایدئولوژی خاص خود را دارند. جریان‌های موسوم به اخوان‌المسلمین در کشورهای اسلامی، شبکه‌های تروریستی مانند داعش و القاعده، گروه‌های مقاومت مانند حزب‌الله و جهاد اسلامی و احزاب و اتحادیه‌هایی مانند حزب کارگران کردستان ترکیه که مطالبه اقلیت‌ها را پیگیری می‌کنند از بازیگران غیردولتی فعال در منطقه به شمار می‌روند (قادری، ۱۳۹۱).

در حال حاضر نیروها و بازیگران غیردولتی به بازیگرانی آشوب‌ساز و بحران‌آفرین در منطقه تبدیل شده‌اند. در عراق و سوریه، بازیگران غیردولتی هم برای ایجاد بحران و هم در جهت مقابله با آن رودرروی یکدیگر قرار گرفته‌اند. در این شرایط، با به راه افتادن جنگ نیابتی از سوی حامیان دولتی بازیگران غیردولتی بحران‌ساز، هزینه‌های جنگ برای بازیگران دولتی تا حد زیادی کاهش یافته است (Ehteshami, 2016).

۳- ایجاد بحران‌های امنیتی در جغرافیای محور مقاومت

یکی از وجوه مشترک بحران‌های جاری در سوریه، عراق و یمن، مقابله با نقش و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه است؛ به این منظور کشورهای غربی همراه متحدان منطقه‌ای خود در خاورمیانه تلاش می‌کنند با استفاده از ظرفیت گروه‌های تروریستی، سرمایه‌های راهبردی ایران در منطقه را نابود کنند. آن‌ها برای دستیابی به این هدف، اقدام به ایجاد بحران‌های امنیتی در حوزه‌های نفوذ ایران در منطقه کرده‌اند (شفیعی، ۱۳۹۴). در بررسی بحران‌های منطقه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، از جنگ تحمیلی عراق علیه ایران گرفته تا جنگ ۳۳ روزه لبنان و

در ادامه بحران‌های سوریه، عراق و یمن، می‌توان گفت تلاش برای مهار نفوذ و قدرت ایران یکی از دلایل اصلی بحران‌آفرینی در منطقه بوده است (Saouli, 2016).

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل ساختار سیاسی مبتنی بر گفتمان اسلام سیاسی در ایران، در نظام سلطه و در اکثر کشورهای منطقه نوعی مقاومت آگاهانه در مقابل جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت. گفتمان انقلاب اسلامی که بر پایه اندیشه‌های اسلامی و در بستر سیاسی - اجتماعی ایران شکل گرفته بود، توانست انرژی تازه‌ای به جوامع اسلامی تزریق کند. «میشل فوکو» تأثیر انقلاب اسلامی بر محیط منطقه‌ای و بین‌المللی را چنین توصیف کرده است: (انقلاب اسلامی) قیام انسان‌های دست خالی است که می‌خواهند باری که بر پشت همه ما و به ویژه بر پشت ایشان، بر پشت این کارگران نفت، این کشاورزهای مرزهای میان امپراتوری‌ها سنگینی می‌کند از میان بردارند. ... شاید این نخستین قیام بزرگ ضد نظام‌های جهانی باشد؛ مدرن‌ترین و دیوانه‌ترین صورت شورش. در واقع در حساب سیاست، چنین جنبشی را کجا باید نشاناد؟ جنبشی که نمی‌گذارد انتخاب‌های سیاسی، پراکنده‌اش کند؛ جنبشی که در آن نفس مذهبی دمیده شده است که بیش از آنکه از عالم بالا سخن بگوید، به دگرگونی دنیا می‌اندیشد (فوکو، ۱۳۷۷: ۶۴).

مارگارت تاچر، نخست‌وزیر انگلستان، اوایل دهه ۱۹۸۰ نگرانی خود را از فرهنگ انقلاب اسلامی این‌گونه ابراز می‌کند: ما غربی‌ها در دهه ۱۹۸۰ از وسایل نظامی و ابزار جنگی شوروی و اقمارش واهمه نداریم؛ زیرا اگر بلوک شرق و اعضای پیمان ورشو به سلاح‌های نظامی مجهز و به ادوات مخرب و ویرانگر مسلح هستند، ما نیز به سلاح‌های مدرن و پیشرفته مسلح و مجهزیم، اما از حضور فرهنگ انقلاب ایران نگرانیم (محمدی، ۱۳۸۷: ۴۶). نگرانی از فرهنگ و گفتمان انقلاب اسلامی موجب شد نظام سلطه از همان آغاز، مهار قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران را به عنوان یک استراتژی بدون جایگزین به صورت جدی دنبال کند. کشورهای غربی به رهبری امریکا همراه حامیان منطقه‌ای خود از طریق کودتا، جنگ نظامی، تحریم اقتصادی، تهاجم فرهنگی، حمایت از ضد انقلاب و ده‌ها اقدام دیگر جمهوری اسلامی ایران و گفتمان آن را هدف قرار دادند تا از صدور، تکثیر و گسترش آن جلوگیری کنند (Gelvin, 2018).

در سال‌های پس از جنگ سرد، گفتمان مقاومت که بر هویت‌یابی نیروهای اجتماعی در مناطق پیرامونی مبتنی است، به تدریج گسترش یافت و قدرتمند شد. گفتمان مقاومت که همزاد انقلاب اسلامی در ایران است، با تکیه بر مبانی اسلامی و نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، انرژی فراوانی برای مقابله با مبانی ایدئولوژی‌های غیرالهی و هویت‌بخشی به جوامع اسلامی تولید کرد و منشأ تحولات عظیمی در سطح منطقه شد. به موازات چنین فرایندی، نظام سلطه با تولید پادگفتمان‌های مقاومت و از طریق نیروها و گروه‌های سلفی و تکفیری مانند داعش، تلاش کرد امواج مقاومت و هویت‌یابی منطبق بر گفتمان انقلاب اسلامی را در منطقه کنترل و محدود کند (متقی، ۱۳۹۲: ۷۸)؛ بنابراین بحران‌های عراق، سوریه و یمن را باید نتیجه اقدامات محور سازش در به شکست کشاندن اقدامات محور مقاومت دانست (Haenle Etal., 2018).

هرگونه درگیری مسلحانه داخل یک کشور را که به منظور دستیابی به هدف مشخصی مانند کسب حاکمیت سیاسی به وقوع می‌پیوندد، جنگ داخلی می‌گویند. جنگ‌های داخلی رایج‌ترین نوع درگیری‌های خشونت‌آمیز در جهان

هستند که تعدادشان از جنگ جهانی دوم به این سو، از جنگ‌های رخ داده بین کشورها بیشتر بوده است. اکثر جنگ‌های داخلی در قالب ستیز قومی و مذهبی یا نبرد انقلابی به وقوع می‌پیوندند (گریفیتس، ۱۳۹۴: ۳۹۹). در بحران سوریه و عراق نشانه‌هایی از ستیز قومی یا مذهبی مشاهده می‌شود، اما این بحران‌ها را نمی‌توان جنگ‌های کاملاً داخلی در نظر گرفت؛ زیرا عاملان و نقش‌آفرینان جنگ، به شهروندان یا گروه‌ها و جریان‌های سوری و عراقی محدود نمی‌شوند و برخی از گروه‌های درگیر در بحران اهدافی فراسوری و فرعراقی دارند. تعداد زیادی از عناصر داعش و گروه‌هایی مانند جبهه النصره را که اصلی‌ترین گروه‌های آشوب ساز هستند، اتباع غیرسوری و غیرعراقی تشکیل می‌دهند. داعش نیز داعیه تحقق مطالبات قومی یا مذهبی گروه‌های معارض سوری و عراقی را ندارد و با طرح آرمان تشکیل خلافت در جغرافیای خاورمیانه اسلامی، از بحران‌سازی در عراق و سوریه به منظور تحقق آرمان خود بهره می‌جوید. علاوه بر این، مداخله مستقیم و غیر مستقیم کشورهایمانند عربستان، ترکیه، قطر، امریکا و رژیم صهیونیستی در سوریه و عراق و پاسخ متقابل متحدان منطقه‌ای و بین‌المللی این دو کشور به مداخله صورت‌گرفته، به ایجاد جنگ نیابتی انجامیده و بحران سوریه را به جنگی شبه‌داخلی تبدیل کرده است (Holmquist and Rydqvist, 2016).

۴- تبدیل سطح و ماهیت بحران از سیاسی به امنیتی و نظامی

بحران‌های موجود در خاورمیانه، اغلب از سطوح پایین‌تر به سطوح بالاتر ارتقا پیدا کرده‌اند. همان‌طور که اشاره شد، بحران‌ها سطوح مختلفی دارند و می‌توانند در سطح اقتصادی، اجتماعی، زیست محیطی و غیره رخ دهند یا سطح خود را به سطح سیاسی، امنیتی و نظامی (جنگ) ارتقا دهند. در صورت تغییر سطح بحران، ماهیت بحران نیز دچار تغییر خواهد شد. افزایش سطح بحران در طول زمان یکی از ویژگی‌های بحران‌های خاورمیانه به طور عام و سوریه و عراق به طور خاص است. واحدهایی که بر عامل زمان غلبه کرده و توانسته‌اند با اقدامات سریع از توسعه بحران جلوگیری و بحران را در مرحله ابتدایی متوقف و کنترل و به اصطلاح منجمد کنند، در بازگرداندن تعادل به سیستم موفق خواهند بود. در مقابل، سوء مدیریت در کنترل بحران و از دست دادن زمان و نگرفتن تصمیم‌های سریع و حکیمانه در زمان مناسب، سطح، دامنه و ابعاد بحران را افزایش خواهد داد (Hiltermann, 2018).

نتیجه‌گیری و دستاورد علمی پژوهشی

به طور کلی موضوعات و منازعات کنونی منطقه خاورمیانه عبارت‌اند از:

۱- قیام مردم بحرین و مداخله ارتش عربستان در سرکوب اعتراضات

۲- تداوم حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس

۳- گسترش آرام و تدریجی پیمان ناتو در کشورهای عربی

۴- بحران سوریه

۵- تداوم جنگ طلبی اسرائیل

۶- بحران فلسطین

۷- راهکارها و شیوه‌های ایجاد ثبات و امنیت در کشورهای عبور کرده از دیکتاتوری.

در واقع بیداری اسلامی و تحولات جهان عرب نقطه عطفی در ایجاد موازنه قدرت جدید در منطقه خاورمیانه

محسوب می‌شود. پیش از این توازن قدرت در منطقه در سطح بازیگران کلاسیک یعنی دولت‌ها صورت می‌گرفت که آسان‌تر و سریع‌تر بود؛ اما با بروز تحولات عربی توازن قدرت هم‌زمان بر محور پویایی‌های سیاست داخلی جوامع عربی و نقش دولت‌ها صورت می‌گیرد. لذا چگونگی ایجاد موازنه قوا در ماهیت پیچیده‌تر و کندتر شده است. با بروز تحولات جهان عرب، مسائل سیاسی- اجتماعی داخلی کشورهای عربی مثل دموکراسی سازی، آزادی، اصلاحات ساختار سیاسی، خروج از اقتدارگرایی، سیستم‌های اقتصادی، اسلام‌گرایی، حقوق بشر، حقوق جوانان، حقوق زنان و غیره به عنوان اولویت اصلی مسائل این کشورها تبدیل شده و این تحول خود جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها در معادلات قدرت منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار داده است.

بنابراین محور اصلی تجزیه و تحلیل تحولات عربی بر پایه رقابت دولت‌ها برای افزایش نقش و نفوذ خود در چارچوب توازن قوا صورت می‌پذیرد، محوری که کمتر به آن توجه شده ولی روز به روز بر اهمیت آن افزوده می‌شود. به عنوان مثال، پیچیدگی‌های مسائل مصر، بحرین، یمن و بحران سوریه بیشتر به دلیل ترکیب مسائل و پویایی‌های سیاست داخلی این کشورها با مسائل منطقه‌ای و نقش کلاسیک دولت‌ها برای حفظ توازن قدرت است و همین موضوع پیش‌بینی سرنوشت بحران‌های منطقه‌ای را بسیار دشوار کرده است.

باید توجه داشت که هر یک از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای افزایش نقش منطقه‌ای خود را برای نیل به اهداف خاص خود می‌خواهند. غرب و ترکیه نقش خود را بیشتر برای افزایش نفوذ و کسب رهبری سیاسی در جهان اسلام می‌خواهند. ایران، روسیه، چین و حتی عربستان نقش خود را برای مهار تهدیدات و افزایش ضریب امنیت ملی خود دنبال می‌کنند. بر این مبنای، محور مدل امنیتی، ایدئولوژی و اقتصاد همگی به‌عنوان ابزارهایی برای افزایش نقش بازیگران اصلی در منطقه در چارچوب معادلات قدرت صورت می‌گیرد. از این سطح تحلیل، آینده توازن قدرت در منطقه بر رقابت دو بلوک از بازیگران منطقه‌ای و بازیگران فرامنطقه‌ای خواهد بود.

در بلوک بازیگران منطقه‌ای، چهار بازیگر فعال و اصلی قدرت منطقه یعنی ایران، ترکیه، عربستان و مصر همراه با رژیم صهیونیستی به عنوان بازیگر پشت پرده و به ظاهر غیرفعال که منافع خود را از طریق آمریکا پیگیری می‌کند قرار دارند. در بلوک بازیگران فرامنطقه‌ای نیز دو بازیگر اصلی آمریکا و روسیه هستند. در این چارچوب، ویژگی جدید تحولات عربی تأثیر پتانسیل داخلی جهان عرب بر سیاست منطقه‌ای بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. بر این مبنای، رقابت تمامی بازیگران تأثیرگذار در تحولات جهان عرب بر محور مهارت‌تهدید و افزایش نقش و نفوذ بوده است. به عنوان مثال، رقابت ایران و عربستان بیشتر بر مبنای مهارت‌تهدید و افزایش نفوذ در کشورهای همسایه است تا بر محور رقابت شیعه و سنی. عربستان افزایش نقش منطقه‌ای ایران را به ضرر منافع و امنیت ملی خود می‌داند در حالی که جمهوری اسلامی ایران افزایش نقش و نفوذ منطقه‌ای خود را برای رفع تهدیدات امنیت ملی خود ضروری می‌داند.

رقابت ایران و ترکیه نیز بیشتر بر مبنای نگرانی از افزایش نقش منطقه‌ای یکدیگر است. ترکیه سیاست کسب رهبری سیاسی در منطقه خاورمیانه را دنبال می‌کند و سعی دارد تا از پتانسیل‌های داخلی جهان عرب در راستای بهره‌برداری از قدرت نرم خود از یک سو و در جهت تقویت روابط اقتصادی با کشورهای عربی و کسب منافع در منطقه از سوی دیگر بهره‌برداری کند. سیاست ترکیه برای نادیده گرفتن اقتدار دولت مرکزی عراق در ارتباط با اقلیم کردستان و

همچنین تلاش این کشور برای به دست گرفتن رهبری سیاسی در منطقه و به خصوص دخالت آشکار در بحران سوریه، منافع ژئوپلیتیک و توازن قوایی ایران و عراق را در منطقه به خطر می‌اندازد.

دوستی بالقوه ایران و مصر یا حتی رقابت این دو کشور نیز بیشتر در خصوص میزان تأثیرگذاری بیشتر و بهتر بر تحولات آینده منطقه است. رقابت ایران با آمریکا نیز بر مبنای مهار یکدیگر و افزایش نقش و نفوذ دو کشور قرار دارد. ایران معتقد به تلاش برای کمک به فلسطینیان برای بازگشت به سرزمین مادری و تشکیل یک دولت در تمام سرزمین‌های فلسطینی با کسب آراء تمام مردم این سرزمین است و بر این باور است که دولت جعلی اسرائیل جایگاهی در خاورمیانه ندارد.

عربستان نیز به عنوان یک بازیگر محافظه‌کار سنتی منطقه در پی مهار تهدیدات و حفظ امنیت پادشاهی حاکم است. این کشور سعی می‌کند تا کمتر تحت تأثیر تحولات و تغییرات داخلی جهان عرب از قبیل اصلاحات سیاسی، حقوق زنان، نقش جوانان و غیره قرار گیرد و به واقع از سرایت تحولات بهار عربی به درون مرزهای خود جلوگیری می‌کند. بر این مبنای سیاست مهار ایران در منطقه و حضور فعال در بحران سوریه و دخالت نظامی در سرکوب قیام مردم بحرین را با هدف افزایش امنیت نظام سلطانی خود پیگیری می‌کند. ایران نیز با استفاده از پتانسیل‌های داخلی جهان عرب به‌ویژه در مصر، یمن و بحرین خواهان سرعت تحولات برای کاهش نقش و نفوذ منطقه‌ای آمریکا و اسرائیل است و در سوریه نیز برای مهار تهدید و حفظ توازن قوای منطقه‌ای خواهان کاهش سرعت تحولات و ورود به روند انتقال سیاسی قدرت و انجام اصلاحات بر مبنای حفظ امنیت و ثبات در منطقه است.

اسرائیل بیشتر در پی توسعه امنیت و حفظ بقاء خود است. این کشور تحت تأثیر تحولات جهان عرب نگران واکنش منفی سیاست داخلی جوامع عربی به موجودیت اسرائیل و روند صلح اعراب و اسرائیل و برهم خوردن پیمان کمپ دیوید است؛ بنابراین سیاست منفعل صبر و احتیاط را پیشه کرده و عمدتاً از طریق آمریکا خواهان مدیریت تحولات عربی است.

آمریکا سیاست سنتی افزایش نفوذ و تسلط بر جریان‌های سیاسی - امنیتی و اقتصادی در منطقه را با هدف مدیریت تحولات جهان عرب از طریق به‌کارگیری قدرت هوشمند، دیپلماسی عمومی و ارائه مدل غربی حکومتی، تمرکز بر طبقه متوسط و دموکراسی سازی در منطقه پیگیری می‌کند. آمریکا همچنان در انتخاب بین منافع و ارزش‌ها به دلیل اصل بودن حفظ امنیت اسرائیل در سیاست خاورمیانه‌ای خویش، طرف منافع خود را می‌گیرد. بر همین اساس ایالات متحده از دموکراسی در بحرین حمایت نمی‌کند و بر حفظ نظام موجود در این کشور تأکید دارد و به سرکوب خونین و ظالمانه مردم در این کشور اعتراضی ندارد. از سوی دیگر منافع درازمدت آمریکا موجب شده است تا اخیراً اوپاما نسبت به ارسال انواع سلاح‌ها برای مخالفین دولت سوریه به‌ویژه افراد القاعده دچار تردید و نگرانی شود زیرا رئیس‌جمهور آمریکا فکر می‌کند که ممکن است این جنگ‌افزارها به دست گروه‌های افراطی اسلام‌گرا از جمله القاعده بیفتد و در نتیجه در دراز مدت امنیت اسرائیل را به خطر بیندازد؛ بنابراین آمریکا، سیاست نمد مالی را در بحران سوریه انتخاب کرده چون خواهان به هم خوردن ثبات منطقه‌ای نیست زیرا که ممکن است منافع آمریکا را به خطر بیندازد.

نهایتاً روسیه نیز با استفاده از پتانسیل‌های داخلی جهان عرب نگران از دست دادن نقش منطقه‌ای خود برای مهار آمریکا است. به عنوان مثال مخالفت‌های روسیه با آمریکا در بحران سوریه، به نگرانی این کشور از احتمال

توسعه‌طلبی‌ها و افزایش قدرت بازیگری آمریکا در منطقه باز می‌گردد که می‌تواند روزی دامن‌گیر روسیه هم شود. اگر بخواهیم عوامل مکانی-فضایی مؤثر بر این منازعات را دسته‌بندی و شناسایی کنیم، باید بگوییم که برخی از این عوامل به جغرافیای طبیعی مربوط است. شاید مهم‌ترین عاملی از حیث جغرافیای طبیعی اقلیم است. کمربندی که جهان اسلام را در روی کره زمین در بر گرفته است، به لحاظ اقلیمی کمربند خشک است که این خشکی اقلیمی به باور برخی از جبرگرایان مشکلات زیاد محیطی را ایجاد می‌کند و خوی و خصلت و روان انسان‌ها را ناآرام و حتی گاه پریشان می‌کند. در هر صورت جهان اسلام در کمربندی قرار گرفته است و سال‌ها با خشک‌سالی دست و پنجه نرم می‌کند و همین عوامل طبیعی به هر صورت بر خلق و خوی مردمان این منطقه تأثیرگذار است؛ اما فارغ از عوامل جغرافیای طبیعی (که شاید بتوانیم بگوییم عامل آن انسانی نیست و انسان در آن دخالتی ندارد) عوامل دیگری در منازعاتی جهان اسلام تأثیرگذار هست و یکی از مهم‌ترین آن‌ها موقعیت جغرافیایی جهان اسلام است، از دید ژئوپلیتیکی گفته می‌شود که جهان اسلام در جایی قرار گرفته است که مرکز عالم است. به باور بعضی از اندیشمندان ژئوپلیتیک، موقعیت خاصی (که جهان اسلام را در بر گرفته است و در مرکز نقشه‌های جغرافیایی قرار گرفته است) خود از عواملی است که کشورهای قدرتمند جهان را تشویق می‌کند که نگاه ویژه‌ای به این منطقه داشته باشند. چنانچه از دیرباز منطقه‌ای که جهان اسلام را در بر گرفته است، کانون توجه قدرت‌های استعماری بوده و همچنان هم ادامه دارد. لذا عامل دوم را می‌توانیم موقعیت جغرافیایی خاص جهان اسلام به ویژه کشورهای جنوب غرب آسیا (که در حال حاضر در بحران هستند) را به عنوان عامل مکانی که باعث بحران و ناآرامی و آشوب می‌شود در نظر بگیریم. عامل دیگری که باعث این مسئله شده است، مسائل منابع انرژی و غیر انرژی کمیابی است که در دنیا وجود دارد و بخشی از آن در جهان اسلام پراکنده شده و به وفور پیدا می‌شود، از جمله نفت و گاز که قلب تپنده صنعت جهان و موتور محرکه صنعت جهان است. همین باعث شده است که کشورهای بزرگ جهان چشم طمع به منابع انرژی این منطقه داشته باشند و به بهانه و یا به دلیل به دست آوردن منابع انرژی دخالت‌های پیدا و پنهانی در این منطقه داشته باشند. به همین نسبت سایر منابع جغرافیایی و معدنی هم در به شکل نابرابر پراکنده شده است. عامل دیگری که شاید انسان ساخت است، مرزهای جغرافیایی می‌باشند که به عنوان عامل تهدید و تنش در این منطقه هست. در واقع گرچه منازعاتی که اکنون جهان اسلام درگیر آن شده است، خیلی منازعاتی مرزی نیستند، به هر صورت اختلافات مرزی و سرزمینی که در جهان اسلام وجود دارد هم گاه و بی‌گاه عاملی برای منازعاتی ژئوپلیتیکی هستند که در جهان اسلام وجود دارد. در بعد دیگر شاید یکی از مهم‌ترین عوامل انسان ساخت و دشمن ساخت در جهان اسلام، که واقعاً یک غده بدخیم سرطانی در این قسمت از دنیاست، اسرائیل است. اسرائیل از زمانی که ایجاد شده، یک منبع تنش و ناآرامی و خشونت‌ورزی در منطقه بوده است و جنگ‌های زیادی را دامن زده است، خود ایجاد کننده جنگ بوده است و می‌توان ردپای اسرائیل و عوامل آن را در بسیاری از منازعاتی ژئوپلیتیک جهان اسلام هم پیدا کرد. به انواع و اقسام روش‌ها به تشویق و سرمایه‌گذاری برای ناآرامی جهان اسلام با هر ابزاری که بتوانند اقدام می‌کنند تا بتوانند موجودیت خود را در پناه این ناآرامی‌ها تداوم ببخشند.

نقش هر کشور در سیاست ملل و حوزه فعالیت آن در روابط بین‌المللی، بیش‌تر تابع موقعیت جغرافیایی و ارتباط آن با کشورهای همسایه (قدرتمند یا ضعیف) و نیز نقش آن در رقابت بین قدرت‌های بزرگ جهانی است. کشوری که

دارای موقعیت ممتاز سیاسی - جغرافیایی است، در صورتی که با توجه به اصول و مبانی جغرافیای سیاسی، به صورت کارآمد و مثبت وارد صحنه بین‌المللی شود، موجب اقتدار و عزت بین‌المللی آن کشور می‌گردد، وگرنه موقعیت جغرافیایی و راهبردی در جهت عکس عمل می‌کند و بحران‌آفرین می‌گردد؛ زیرا با توجه به مهارت‌های انسان در بازی‌های بین‌المللی و تحول فن‌آوری، امروزه دیگر سیاست‌های جغرافیایی صرفاً به معنای رقابت راهبردها در سطح جهان نیست، بلکه مجموعه پیچیده‌ای از نیروهای متخصصی است که بر سرزمین‌هایی با ابعاد کوچک به نزاع و رقابت می‌پردازند و هدفشان، یا اثبات تفوق سیاسی خود است یا بیرون راندن رقیب یا رقبا خود از صحنه. به نظر می‌رسد افغانستان که امروزه کانون بحران گشته، متأثر از چنین طرز تفکری حاکم بر روابط بین‌المللی است.

- منابع

۱. احمدیان، حسن (۱۳۹۳)، تحولات یمن در نگاه اروپایی، دیدگاهی آلمانی، تحلیل راهبردی، مرکز تحقیقات استراتژیک، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، ش ۱۲۷، آذر.
۲. ارکمن، سرهات (۱۳۸۷)، ایالات متحده و خاورمیانه بزرگ، ترجمه: جلیل یعقوب زاده فرد، تهران: مطالعات راهبردی
۳. اسلام تایمز (۱۳۹۲)، دلایل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی تداوم بحران سوریه، قابل دسترسی در:
۴. اشرف (۱۳۹۳)، «اندیشکده واشنگتن: بحران اصلی خاورمیانه اقتصادی است نه سیاسی»، قابل دسترسی در: <http://www.eshraf.ir/2454>
۵. امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۴)، سیاست خارجی منطقه‌ای ایران (بخش اول)، ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره ۱۲-۱۱.
۶. برزگر، م (۱۳۸۳)، بوی خوش نفت و بحران همیشه پایدار خاورمیانه، مجله فردوسی، ش ۱۷، اردیبهشت.
۷. پشنگ، اردشیر (۱۳۹۴)، کالبدشکافی ریشه‌های بحران عراق،
۸. پورعزت، علی اصغر و دیگران (۱۳۸۳)، طراحی سیستم بسیج امکانات ملی برای مواجهه مناسب با بحران‌های طبیعی و اجتماعی، فصلنامه کمال مدیریت، شماره ویژه مدیریت بحران، ش ۴ و ۵، زمستان ۸۲ و بهار.
۹. پیترسن، ج. ای (۱۳۸۱)، بحران جانشینی در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، ترجمه علی رستمی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ش ۳۱، پاییز.
۱۰. حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد: انتشارات پاپلی.
۱۱. ذوالفقاری، مهدی (۱۳۸۴)، پیامدهای حضور آمریکا در منطقه، روزنامه رسالت، (۲۶ اسفند ۱۳۸۴).
۱۲. رنجبر، مقصود (۱۳۷۸)، ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
۱۳. زارغان، احمد و حمیدرضا اسلامی (۱۳۹۳)، بررسی تأثیر زمینه‌های همگرایی و واگرایی جریان‌های سلفی - تکفیری و بازماندگان حزب بعث بر بحران امنیتی عراق، فصلنامه سیاست خارجی، س ۲۷، ش ۲، تابستان.
۱۴. زارغان، احمد (۱۳۹۳)، بررسی روند تبدیل جنبش حزب‌الله لبنان از قدرتی محلی به قدرتی ملی و منطقه‌ای، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، س ۱۵، ش ۳، پیاپی ۵۹، پاییز.
۱۵. زارعی، سعدالله (۱۳۹۲)، بررسی شکل‌گیری بحران سوریه از ابتدا تاکنون، قابل دسترسی در:
۱۶. الزبیدی، حسن لطیف، نعمه محمد العبادی و عاطف لافی السعدون (۲۰۰۸)، العراق و البحث عن المستقبل، نجف

- الاشرف: المركز العراقی للبحوث و الدراسات.
۱۷. زین العابدین، یوسف، یحیی پور، محمد و شیرزاد، زهرا (۱۳۹۱)، ساختار ژئواکونومیکی خاورمیانه بر اساس توسعه هزاره سازمان ملل، فصلنامه جغرافیا، دوره جدید، سال دهم، شماره ۳۴.
۱۸. سریع القلم، محمود (۱۳۷۴)، شناخت خلیج فارس در قالب مبانی نظری، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دهم، شماره اول و دوم.
۱۹. سیمبر، رضا (۱۳۸۵)، دیپلماسی ایران و تحولات تازه منطقه خلیج فارس، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۱ - ۲۱۲.
۲۰. شفیعی، نوذر (۱۳۹۴)، کارکردهای منطقه‌ای توافق هسته‌ای
۲۱. عابدی، مهدی (۱۳۸۸)، بازتولید بحران در ساختار امنیتی خاورمیانه: به سوی شناسایی یک ابر بحران، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، پیش‌شماره ۱، بهار.
۲۲. عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳)، کتاب امنیت بین‌الملل ۱: فرصت‌ها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر تهران، چاپ اول.
۲۳. عبدالله خانی، علی (۱۳۸۴)، کتاب امنیت بین‌الملل (۳): فرصت‌ها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۲۴. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۲)، تحلیلی بر ژئواکونومی افریقا و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران، مطالعات افریقا دفتر سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه، شماره ۷.
۲۵. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۴)، مجموعه مقالات سمینار بین‌المللی انرژی و امنیت، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۲۶. عزتی، عزت‌الله (۱۳۹۵)، جزوه درسی ژئواستراتژی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.
۲۷. عزیزاده طباطبایی، سید موسی (۱۳۸۷)، سوره، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۸. فوکو، میشل (۱۳۷۷)، ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران: انتشارات هرمس.
۲۹. قادری گنگاوری، روح‌الله (۱۳۹۰)، نقض حقوق بشر و گسترش تروریسم، فصلنامه سیاست، دوره ۴۱، شماره ۱، صص. ۲۷۰-۲۵۱.
۳۰. قادری گنگاوری، روح‌الله (۱۳۸۷)، بحران عراق و مدیریت کشمکش‌ها در خاورمیانه، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۴۷، فروردین و اردیبهشت.
۳۱. قادری، علی (۱۳۹۱)، بازیگران عرصه خاورمیانه.
۳۲. قاسمی فرهاد (۱۳۹۱)، جهانی‌شدن و مدل‌های امنیت منطقه‌ای در سیستم جهانی، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هشتم، شماره سوم.
۳۳. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۶)، دکترین نظامی اسرائیل، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۳۴. کمپ جفری، هارکاو، رابرت (۱۳۸۳)، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، ترجمه سید مهدی حسینی متین، تهران:

پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۳۵. گروه نویسندگان (۱۳۷۹)، «جنگ آینده در دکترین نظامی رژیم صهیونیستی»، فصلنامه سیاست دفاعی، ش ۳۲ و ۳۳، پاییز و زمستان.

۳۶. گریفیتس، مارتین (۱۳۹۴)، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، چاپ سوم، تهران: نشر نی.

۳۷. گل محمدی، احمد (۱۳۹۲)، جهانی شدن، فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی.

۳۸. لوتواک، ادوارد (بی‌تا)، از ژئوپلیتیک تا ژئواکونومی، ترجمه محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی.

۳۹. متقی، ابراهیم (۱۳۹۲)، گفتمان و پادگفتمان مقاومت در سیاست بین‌الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، ش ۵۶، زمستان.

۴۰. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۹)، ایده‌های ژئوپولوتیک و واقعیت‌های ایرانی مطالعه روابط جغرافیا و سیاست در جهان دگرگون شونده، تهران: نشر نی.

۴۱. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: سمت.

۴۲. محب علی، قاسم (۱۳۹۰)، ریشه‌های بحران، اعتراض‌ها و نارضایتی‌ها در سوریه از کجا نشات می‌گیرد؟، مجله مهرنامه، ش ۱۸، قابل دسترسی در: <http://www.mehrnameh.ir/article/3092>

۴۳. محمدی، منوچهر (۱۳۸۷)، بازتاب جهانی انقلاب اسلامی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۴۴. محمودیان، آرمان (۱۳۹۲)، فراز و فرود کرده‌ای سوریه، قابل دسترسی در:

۴۵. مصلی نژاد، عباس (۱۳۸۸)، علل تداوم بحران‌های خاورمیانه در دوره جرج بوش، پژوهشنامه علوم سیاسی، ش ۱۴، بهار.

۴۶. معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۰)، ملاحظاتی درباره طرح نظم امنیتی جدید در خاورمیانه، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، س ۸، شماره ۴، زمستان.

۴۷. میری خانی، آرش (۱۳۹۳)، ریشه‌های بحران در عراق، روزنامه اطلاعات، ۲۷ مرداد.

۴۸. نوری، محمد جواد (۱۳۹۳)، ریشه‌های بحران در عراق

۴۹. نیاکوئی، امیر و حسین بهمنش (۱۳۹۱)، بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها، فصلنامه روابط خارجی، ش ۱۶، زمستان.

۵۰. نیاکوئی، سید امیر و حسین بهمنش (۱۳۹۱)، بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها، فصلنامه روابط خارجی، ش ۴، صص ۹۷ تا ۱۳۵.

۵۱. هینبوش، ریموند الویشس (۱۳۸۲)، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، ترجمه علی گل محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- منابع لاتین

1. Brzeinski Zbigniew and Brent Scowcarft and Richard Morphy، (1909) ،'Differentiad ontaimant 'Foreign Affairs. (may/june 1909.)
2. Appa R, Korukonda (1999) Policy Imperatives For the International Economy and Fore Financial Markets in the Emerging World Order. international Journal of value basement. pp 51-67

3. Bridge, Gavin And Wood, Andrew (2005) Practices of Globalization :learning from the oil Exploration and Production Industry.The royal Geographical Society.Vol 37,No 2.pp199-208
4. BP Statistical Review of World Energy (June2013) bp.com/statistical review
5. Carmody, Pdraig And Owusu, Francis (2007) Competing hegemon ? Chinese versus American geo-economic strategies in Africa.political geography.vol26.504-524
6. Cohen, S.B (2009) Geopolitics of World System,American Sociological Association,vol 65,no1(www.jstore.org/stable/2573-11(
7. Harvey, D (2003) The New Imperialism, u.k.:Oxford University press
8. International energy agency (2013) petrol and natural gas information
9. Jong, jj (2008) The third EU Energy market package, Are we singing the right song? Clingendael international energy programz
10. Kawac, Nadim (2010) gcc.China to talk investment,Oil Supply,Emirate
11. Klare, Michael (2008) Rising Powers,shrinking planet, The new Geopolitics of Energy new York
12. Mane,E Aurelia (2006) European energy security :Towards the creation of the geo –energy space. Energy policy.3773-3786(www.elsevier.com/locate/enpol(
13. Mercille, J (2008) The radical Geopolitics of US foreign policy,Geopolitical and Geo-economics logics of power political Geography, no27(www.jstore.org/stable/19452(
14. OPEC Monthly Oil Market Report (March 2014(
15. World Energy Scenarios(2013),Composing energy futures to 2050.Project Partner Paul Scherrer Institute (PSI), Switzerla
16. World Energy Issues Monitor(2014)
17. Ehteshami, Anoushiravan, (2016), "The MENA Regional Security Architecture", "The Future of Regional Security in the Middle East: Expert Perspectives on Coming Developments", Edited by Erika Holmquist and John Rydqvist, Rapportnr/Report no FOI-R--4251—SE.
18. Saouli, Adham, (2016),"Armed Political Movements in the Middle East", "The Future of Regional Security in the Middle East: Expert Perspectives on Coming Developments", Edited by Erika Holmquist and John Rydqvist, Rapportnr/Report no FOI-R--4251—SE.
19. Gelvin, James L. (2018), "From bad to worse? 5 things 2018 will bring to the Middle East", Associated Press, Access at: <http://www.chicagotribune.com/sns-from-bad-to-worse-5-things-2018-will-bring-to-the-middle-east-89653-20180108-story.html>.
20. Haenle, Paul; Suolao, Wang; Yahya, Maha; Yixiong, Hu; Blanc, Jarrett. (2018), "Precarious Future: China and the United States in the Middle East", Access at: <https://carnegietsinghua.org/2018/04/10/precarius-future-china-and-united-states-in-middle-east-event-6856>.
21. united-states-in-middle-east-event-6856.
22. Holmquist, Erika and Rydqvist, John, (2016),"The Future of Regional Security in the Middle East: Four Scenarios", Rapportnr/Report no FOI-R--4267—SE.
23. Hiltermann, Joost, (2018), "Tackling the MENA Region's Intersecting Conflicts", Crisis Group